

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان به مناسبت هشتم مارس ۲۰۰۸



برگزاری ۸ مارس، تنها جهانی بودن ستم جنسی و لزوم همپشتی زنان جهان در مبارزات هر روزه شان علیه این ستم را یاد آوری میکند. اگر تبریکی باید گفت، تبریکی به این مبارزه و به این مبارزین است. بقیه در صفحه 2

جرقه ای از اعماق!

تقی روزبه

نه گسترش دامنه اعدام ها و نه بارگشت به اجرای احکام قصاص متعلق به عهد حجر، و نه زدن شلاق به کارگران و بگیروبندهای خیابانی و افکندن آفتابه بگردن باصطلاح ارادل و اوپاش، و نه گرفتن اعترافات و شوهای تلویزیونی از دانشجویان در زیر فشار و شکنجه، و نه دستگیری فعالان جنبش زنان... نتوانسته است جرقه های مقاومت را خاموش کند. بقیه در صفحه 12

در اینجا مردان برای "درمان" ایدز خود به دختران نابالغ تجاوز میکنند!

بقیه در صفحه

روشنگری

«هنگامی که توده های کارگر آدرخش اندیشه انقلاب اجتماعی را جذب کنند، طوفان انقلاب جامعه را از استعمار و ستم پاک خواهد کرد.»

برای تحقق خواست های مان مبارزه می کنیم!

« کارگران انقلابی پروژه های پارس جنوبی » بقیه در صفحه 11

گفت و گوی سایت شهرگان با

محمدرضا شالگونی

مندرج در هفته نامه شهروند (ونگور - کانادا) حتی اگر نظارت استصوابی برداشته شود، مجلسی که شکل می گیرد قدرت ایجاد تغییرات اساسی را ندارد! بقیه در صفحه 3

اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان

برای آزادی منصور اسانلو، محمود صالحی

و همه زندانیان سیاسی

علیه اقدامات سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی و تحریم هایی که تنها کارکردش افزایش سرکوب و فقر است، در کارزار ششم مارس شرکت کنیم!

بقیه در صفحه 3

مسئله زن

و آلت رناتیوی که ما برای آن مبارزه می کنیم!

بخش هایی از برنامه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) بقیه در صفحه 12

* دیدگاه *

« دیکتاتوری وحدت ملی »: سناریوی از نو
محافظه کاران برای آینده ی عراق و خاورمیان



دکتر یونس پارسا بناب

باز در مقام مقایسه، هیچ جنگی در بین «جنگ های ساخت آمریکا» به اندازه ی جنگ عراق با مخالفت مردم سراسر جهان روبهرو نگشته بود. در هیچ جنگی در گذشته، هتیت حاکمه آمریکا منجمله رئیس جمهور، به اندازه ی جنگ عراق مورد نفرت مردم جهان قرار نگرفته و پرستیز و موقعیت سیاسی و فرهنگی آن به اندازه ی حالا با سقوط و نزول روزافزون روبهرو نگشته بود. بقیه در صفحه 7

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

به مناسبت هشتم مارس ۲۰۰۸

اگر سهامداران صنایع اسلحه سازی، روز جهانی مبارزه با مین های ضد نفر را به روز شادباش و تهنیت به قربانیان مین ها تبدیل کنند و شاخه های گل هم به آنان هدیه دهند، نباید تعجب کرد. روز ۸ مارس، بیش از آن که روز شادباش به زنان بخاطر زن بودن شان باشد، روز مبارزه با ستم هانی است که بخاطر زن بودن بر آنان تحمیل می شود.

مبارزه علیه ستم جنسی، مثل مبارزه علیه هر ستم دیگری، به روز معینی محدود نمی شود و منتظر رسیدن آن نمی ماند. برگزاری ۸ مارس، تنها جهانی بودن ستم جنسی و لزوم همیشگی زنان جهان در مبارزات هر روزه شان علیه این ستم را یاد آوری می کند. اگر تبریگی باید گفت، تبریگی به این مبارزه و به این مبارزین است.

شناختن، افشا و بازگو کردن ستم های جنسی کار مهمی است، اما این هم که جنبش زنان در واکنش به این ستم در چه موقعیت و مرحله ای است اهمیت دارد. زنان ایران که علاوه بر همه تبعیضات نظام و فرهنگ مردسالارانه و پدر سالارانه، در چنبره قوانین شریعت و آپارتاید جنسی سازمان یافته یک دولت سرکوبگر هم گرفتار آمده اند، در شرایط بسیار سختی به سر می برند و به همان نسبت نیز مبارزه شان با ستم جنسی در این ابعاد و در مقابل دولتی دینی که از این تبعیضات بمثابه یکی از پایه های ارزشی و هویتی خود دفاع می کند، مثل کندن صخره با ناخن، دشوار و دردناک است. مقاومت منفی و نافرمانی در زمینه هانی نظیر حجاب اجباری و مبارزات غالباً انفرادی و با چنگ و دندان اما در ابعاد گسترده در زمینه های دیگری مثل حق طلاق یا سرپرستی فرزندان یا نجات از مجازات های سبعانه قرون وسطانی، از روز تأسیس جمهوری اسلامی تا به حال یک دم تعطیل نشده است. پیشی گرفتن دختران بر پسران در کنکور دانشگاه ها و تحصیلات عالی هم یکی دیگر از جلوه های بارز این نبرد جانانه علیه تبعیضات و ستم جنسی در جمهوری اسلامی بوده است. تولد منحوس رژیم اسلامی آغاز بیداری فرخنده زنان ایران، و سیاست های این رژیم، محرک مبارزه و زمینه ساز تکوین جنبش آزادی خواهانه و برابری طلبانه زنان ایران شده است.

زنان ایران برای نبرد با ستم جنسی تنها با رژیم دینی و قوانین شریعت رو به رو نیستند. ساختار و فرهنگ پدرسالار و مرد سالار را جمهوری اسلامی حمایت و تقویت کرده ولی به وجود نیانوده است. طرفداران مرد سالاری و پدرسالاری بمراتب بیش تر از طرفداران جمهوری اسلامی اند! نه فقط مردها بلکه همچنین بخش بزرگی از خود زن ها حامل فرهنگ و سنن پدرسالارانه و مرد سالارانه اند که باید آگاهی داده شوند و آموخته شوند. نظام سرمایه داری - چه بومی و چه امپریالیستی؛ و بورژوازی - چه سنتی و چه مدرن - نیز از نابرابری و تبعیضات جنسی برای بهره کشی کم خرج تر و پرسودتر دفاع کرده اند و خواهند کرد.

لغو قوانین ضد زن تا جمهوری اسلامی هست، ممکن نیست؛ اما لغو قوانین ضد زن بعد از سرنگونی این رژیم هم فقط حد اقلی از مطالبات جنبش فمینیستی می تواند باشد.

برای برابری حقوقی زنان با مردان و رهانی شان از پدر سالاری و مرد سالاری و سو استفاده سرمایه داری از درجه بندی جنسی شهروندان، بسیار چیز ها باید تغییر کنند: حکومت، قوانین، ساختار و مناسبات اجتماعی، خانواده، سنت ها و فرهنگ و اخلاق.

ستم جنسی عمدتاً مختص زنان است اما مستقل از ستم های سیاسی و طبقاتی و ملی نیست. تبعیض جنسی نقطه تلاقی و تراکم همه تبعیضات و نابرابری ها در جامعه است. ستم جنسی در عین حال وسیله ای برای حفظ تبعیضات و نابرابری های دیگر است. به این دلیل اگر چه تنها زنان هستند که می توانند پیگیرانه علیه مرد سالاری و پدرسالاری مبارزه کنند، اما به تنهایی نمی توانند به آزادی و برابری دست پیدا کنند. جنبش دمکراتیک برای آزادی های سیاسی و مدنی و حقوق شهروندی، جنبش کارگری، جنبش دانشجویی و جنبش های مترقی ملی همانقدر برای پیروزی خود محتاج یک جنبش نیرومند فمینیستی برای آزادی و برابری هستند که جنبش زنان برای پیشروی و موفقیت خود به پیوند با این جنبش ها نیازمند است. اما جنبش فمینیستی برای نیرومند شدن نه تنها به

حمایت شدن از جانب دیگر جنبش های آزادی خواه و برابری طلب نیازمند است، بلکه باید خود به جنبشی توده ای تبدیل شود و در محدوده زنان روشنفکر و طبقات میانی و تحصیل کرده نماند. اکثریت عظیم توده زنان را زنان طبقات زحمتکش تشکیل می دهند. اگر جنبش فمینیستی خود را صرفاً محدود به اعتراضات و مطالبات حقوقی و محدود به مطالبات اقشار مدرن و تحصیل کرده طبقات متوسط (که اهمیت و جای خود را دارند) نکند و مبارزه با تبعیضات و آپارتاید جنسی را فراتر از محیط های دانشگاهی و اداری، در سطح وسیع جامعه هم در نظر داشته باشد، رفتن میان زنان طبقات پانین و زحمتکش امری اساسی است. جنبش مترقی فمینیستی تنها در صورت نمایندگی کردن مطالبات مساوات طلبانه این اکثریت زحمتکش زنان است که می تواند آنان را به سوی خود جلب کند و تا زمانی که آنان این جنبش را مال خود ندانند و در آن با مطالبات جاری و ملموس خودشان شرکت نداشته باشند، این جنبش نمی تواند توده ای شود.

مبارزه با آپارتاید جنسی کلیدی ترین و فراگیرترین عرصه مقابله با تحقیر و توهین زن بعنوان انسان درجه دوم و مستحق بی حقی یا حقوق کم تر است. آپارتاید جنسی در جمهوری اسلامی تنها در عرصه جدائی زن و مرد در حیات عمومی جامعه، در کلاس های درس و اتوبوس ها نیست که اعمال می شود، بلکه در جدائی مشاغل زنانه و مردانه یعنی در تقسیم بندی بازار جنسیتی کار هم با شدت تمام پیاده می شود. تبعیض جنسیتی افقی در بازار کار (موانع انتخاب شغل) و تبعیض عمودی در اشتغال (موانع ارتقا تخصص ها و مسنولیت ها) بیش از همه اقشار جامعه، زنان طبقات کارگر و زحمتکش را محکوم به محرومیت و فقر، و در نتیجه، مجبور به زندگی زیر سایه مردان و در کنترل پدر سالاری می کند. مسئله به این محدود نیست که % ۵ ، ۶ ، ۹ مشاغل مدیریتی در اختیار مردان است یا محل کار زنان و مردان را از هم جدا می کند، بلکه امروز در رژیم سرمایه داری اسلامی کار به جانی رسیده است که کارخانه ها از استخدام زنان خود داری می کنند. زنان را به سمت کارهای موقت حتی یک روزه و غالباً بی قرارداد در کارگاه های کوچکی که از شمولیت قانون کار معاف شده اند، و یا به کار گرفتن در خانه های خود کیش می دهند. این فقط استمرار وحشیانه نیست، آپارتاید جنسی هم هست؛ و لیبرالیسم از آن استقبال و در بازار کار حد اکثر استفاده را از آن می کند.

جنبش فمینیستی ایران در آغاز کار است و راه درازی در پیش دارد، اما اساس این است که به راه افتاده است و هرچند به دشواری، به کندی و با پرداخت هزینه، اما دارد به جلو می رود و به نظر نمی رسد هیچ نیروی توان متوقف کردن اش را داشته باشد. آنچه از این پس اهمیت دارد، تلاش در راستای گسترش پایگان توده ای، نمایندگی اکثریت زنان کشور و ایجاد پیوند متقابل با دیگر جنبش های ستم ستیز، آزادی خواه و برابری طلب است.

آزادی خواهی و برابری طلبی جنبش مترقی زنان، سرشت مشترک آن با جنبش سوسیالیستی کارگری است. جنبش سوسیالیستی بدون رهانی زنان و جنبش آزادی خواه و برابری طلب زنان بدون جنبش کارگری به مقصد نمی رسند. اگر آگاهی و همراهی وجود داشته باشد، جنبش مترقی فمینیستی می تواند نزدیک ترین متحد جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی کارگری، حقیقی ترین مدافع جنبش رهانی زنان باشد.

به این خاطر است که سازمان ما مبارزه زنان برای آزادی و برابری را مبارزه خود می داند و از جنبش مستقل و مترقی زنان قاطعانه دفاع می کند.

هشتم مارس برای این مبارزات و به این مبارزین مبارک باد!
کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)



اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان

برای آزادی منصور اساتلو، محمود صالحی و همه زندانیان سیاسی
علیه اقدامات سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی
و تحریم‌هایی که تنها کارکردش افزایش سرکوب و فقر است
در کارزار ششم مارس شرکت کنیم!

رژیم جمهوری اسلامی ایران علیرغم اعتراضات وسیع در داخل و خارج از کشور همچنان منصور اساتلو و محمود صالحی را که در وضعیت مزاجی بسیار بدی به سر می‌برند، در زندان نگهداشته است. نیروی‌های سرکوب رژیم فقها علیرغم آن که هیچ مدرک و سندی علیه این دو رهبر کارگری در دست ندارند و در حالی که تمامی ترندهای آنها برای پاپوش‌سازی نقش بر آب شده، از آزادی منصور اساتلو و محمود صالحی استنکاف می‌ورزند.

اما سرکوب جنبش کارگری همچنان ادامه داشته و تنها محدود به زندانی ساختن این دو رهبر کارگری نیست. دستگاه‌های سرکوب رژیم اسلامی تلاش کرده اند تا از طریق بیکارسازی فعالین سندیکای شرکت واحد و اعمال گرسنگی و فقر اقتصادی به خانواده‌های آنها، پرونده‌سازی، تهدید به محاکمه و زندان این تشکل نوپای کارگری را به مرز نابودی و انحلال بکشانند. سرکوب فعالین کارگری به همین جا ختم نمی‌شود. در روزهای اخیر شاهد صدور حکم شرم‌آور زندان و شلاق برای یازده تن از فعالین کارگری در سنجند هستیم که خشم و نفرت همه آزادی‌خواهان را علیه رژیم قرون وسطانی برانگیخته است. فشار بر معلمان زحمتکش که از طریق اعتراضات خود درخواست‌های این بخش از طبقه کارگر ایران را با وضوح غیرقابل انکار در سطح جامعه مطرح کردند، متوقف نشده است. اقدامات سرکوبگرانه علیه جنبش دانشجویی، جنبش زنان، جنبش اقلیت‌های ملی در همه مناطق ملی ایران (کردستان، بلوچستان، خوزستان، آذربایجان) با شدت ادامه دارد. علاوه بر اقدامات سرکوبگرانه دستگاه‌های انتظامی و امنیتی و فشار بحران اقتصادی و گسترش فقر و فلاکتی که ناشی از حاکمیت ارتجاعی و ضددمدمی رژیم جمهوری اسلامی است (و امروزه بیش از پیش هست و نیست اکثریت مردم ایران را نشانده گرفته) تحریم‌های اقتصادی که توسط قدرتهای امپریالیستی و در رأس آنها دولت آمریکا به بهانه مسئله هسته‌ای اعمال می‌گردد، وضعیت اکثریت مردم ایران را هر چه وخیمتر می‌سازد. از سونی، سران رژیم جمهوری اسلامی با بهره برداری از منازعه خود با دولت آمریکا، به بهانه خطر نخلت خارجی سرکوب را تشدید کرده و فشار بر جنبش کارگری و جنبش‌های اجتماعی را افزایش می‌دهند، از سوی دیگر، فشار اقتصادی ناشی از تحریم‌ها که خود را در تشدید بحران اقتصادی و افزایش تورم منعکس می‌سازد با افزایش هر چه بیشتر فقر و فلاکت عرصه را بر زندگی اکثریت خانواده‌های کارگری و زحمتکش تنگ ساخته و آنها را به فقر تباهی جسمی، معنوی، اجتماعی و اقتصادی می‌راند.

ای. تی. ایف. (فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل) و ای. یو. تی. سی. (کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری) روز ششم مارس را روز جهانی همبستگی با کارگران ایران اعلام کرده و از همه اتحادیه‌های وابسته به خود خواسته‌اند که در این روز کارزارهایی برای همبستگی با کارگران ایران و آزادی منصور اساتلو و محمود صالحی برپا دارند. ما نیز از کلیه فعالین کارگری و نیروهای آزادی‌خواه و مترقی می‌خواهیم که در این کارزارها فعالانه شرکت کرده و با خود راساً "کارزارهای مشابهی را در همین راستا سازمان دهند. آزادی فوری منصور اساتلو و محمود صالحی، قطع احکام جنایتکارانه علیه فعالین سنجند، قطع فشار و پیگرد بر سندیکای شرکت واحد و برگرداندن فوری همه اخراج شدگان به سر کار همراه با پرداخت کامل حقوق‌شان از اولین روز اخراج، آزادی کلیه معلمان که به زندان محکوم شده اند و قطع پیگرد سایر فعالین معلمان، قطع فوری اعمال شکنجه فعالین دانشجویی و آزادی فوری و بی‌قیدوشرط همه آنها، قطع فشار و پیگرد فعالین زنان و فعالین مناطق ملی و آزادی همه فعالین دستگیر شده این جنبش‌ها، بویژه لغو احکام اعدام علیه فعالین کرد، بلوچ، عرب و بالاخره آزادی کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی باید از درخواست‌هایی باشد که در این روز همبستگی جهانی مطرح می‌گردد.

در کنار این درخواستها، باید سیاست‌های جنگ‌طلبانه امپریالیستی و نیز تحریم‌ها که تأثیرات ویرانگری بر جنبش‌ها و وضعیت اکثریت مردم ایران دارد نیز محکوم شود. بر فعالین ایرانی است که از دو تشکل فراخوان دهنده بخواهند که مواضع خود را صریحاً و علناً علیه خصلت ضدکارگری، ضددمدمی و تخریبی تحریم‌ها و سیاست‌های جنگ‌طلبانه امپریالیستی اعلام کنند.

کارزار مبارزه برای آزادی منصور اساتلو و محمود صالحی خصلت جهانی یافته و میلیونها انسان عاشق آزادی و برابری در سراسر جهان از وضعیت آنها مطلع شده و خواهان آزادی فوری آنها هستند. ششم مارس فرصتی است که کارآگاهانه در سطح بین‌المللی برای آزادی این دو رهبر کارگری، آزادی حق تشکل و تجمع و آزادی همه زندانیان سیاسی و عقیدتی را هر چه بیشتر گسترش دهیم!

برای آزادی منصور اساتلو، محمود صالحی
قطع پیگرد از فعالین سندیکای شرکت واحد و همه فعالین کارگری
برگردان به کار همه اخراج شدگان شرکت واحد و پرداخت کامل حقوق آنها
لغو احکام زندان‌ستانی علیه کارگران سنجند
و آزادی همه زندانیان سیاسی و عقیدتی
و محکوم کردن تحریم‌های اقتصادی که فقر و مسکنت در میان اکثریت مردم
گسترش می‌دهد

از آکسیون ششم مارس حمایت کرده و در آن فعالانه شرکت کنیم!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) چهارم مارس 2008

گفت وگوی سایت شهرگان با

محمدرضا شالگونی

مدرج در هفته نامه شهروند (ونکور - کانادا)

حتی اگر نظارت استصوابی برداشته
شود، مجلسی که شکل می‌گیرد قدرت
ایجاد تغییرات اساسی را ندارد!



پانزده روز دیگر تا انتخابات مجلس هشتم باقی‌ست. اصلاح‌طلبان با بیان این‌که "جمهوری اسلامی از خود ماست" موافقت خود را با شرکت در آن اعلام کردند. به این ترتیب تکلیف شعارهایی از قبیل "ما چوب تنور انتخابات غیر آزاد نمی‌شویم" روشن شد. این در حالی است که احکام اعدام به طور روزافزون نه فقط برای مجرمان جنایی بلکه برای فعالان سیاسی و حقوق بشری و حتی روزنامه‌نگاران و گاه برای کودکان صادر می‌شود. احکام اعدام برای فرزند کمانگر، معلم کرد و یعقوب مهرنهاد روزنامه‌نگار بلوچ اکنون نیتز خبرهای حقوق بشری را تشکیل می‌دهند. همزمان تعداد نامعلومی دانشجو، روزنامه‌نگار، فعال حقوق مدنی و حقوق بشری در زندان به سر می‌برند.

علاوه بر اپوزیسیون از هم گسیخته‌ای خارج از کشور و سازمان‌های جهانی همچون عفو بین‌الملل و دیده‌بان حقوق بشر که از بیان اعتراض خود به این فشارها خسته نمی‌شوند، فعالان مستقل در داخل نیز به این حق‌کشی‌ها اعتراض کرده و تاوان می‌پردازند. همزمان با قطعی شدن مشارکت اصلاح‌طلبان در انتخابات، برگ دیگری از کتاب تدارک مجلس هشتم ورق می‌خورد. مجلسی که می‌رود تا به قول دبیر کل مولفه، طی رقابتی‌ترین انتخابات بعد از انقلاب، با مشارکت طرفداران محمد خاتمی، مهدی کروبی و هاشمی رفسنجانی، شکل بگیرد. شهرگان در ادامه اطلاع‌رسانی در پیوند با انتخابات با آقای محمدرضا شالگونی، یکی از رهبران سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر گفت وگو کرد.

خسرو شمیرانی: آقای محمدرضا شالگونی در بیانیه سازمان راه کارگر که چند روز پیش منتشر شد، اینطور آمده که این انتخابات میدان جنگ "تمامیت خواهان با سهم خواهان" است. اجازه بدهید گفت وگو را با توضیح همین مطلب شروع کنیم.

شالگونی: ببینید، در این انتخابات نیز همچون گذشته، مردم نقشی ندارند. به این مفهوم که شما نمی‌توانید بدون اینکه بخشی از سیستم باشید اجازه حضور در رقابت‌های انتخاباتی را پیدا کنید. یادآوری می‌کنم که این یک روند کاملاً قانونی است یعنی مانع عدم حضور دیگران در انتخابات تنها مسائل عملی نیستند بلکه این عدم حضور کاملاً جنبه رسمی دارد. بنابراین کشاکش موجود تحت عنوان تایید و رد صلاحیت‌ها یک درگیری میان دو گروه عمده است. در یک سوی، گروهی قرار دارد که بخش بزرگ قدرت را در دست دارد و تلاش می‌کند حول محور ولایت مطلقه فقیه، تمام آن را به چنگ آورده و در عین حال هر نیرویی را که برای ولایت فقیه قدری شرط و شروط بگذارد قلع و قمع کند. در سوی دیگر همان‌ها هستند که در چارچوب ساختارهای موجود، خواهان برخی تعدیل‌ها هستند. شاید اصلاح‌طلبان حکومتی بهترین نام برای آنها باشد.

توجه داشته باشید نهضت آزادی به خود این‌ها تعلق دارد اما چون به ولایت فقیه اعتقاد ندارد آن را راه نمی‌دهند. شما مطمئن باشید که اگر یک نفر از نهضت آزادی را راه بدهند حادثه بزرگی خواهد بود. با توجه به این‌ها ما می‌گوییم جنگ میان سه‌خواهانی است که در حال حذف شدن هستند با تمامیت‌خواهانی که دست بالا را دارند. در عین حال می‌خواهم اشاره کنم که این دعوی نباید توهم برانگیز باشد. برخی از کسانی که رد صلاحیت شده‌اند خودشان چه حمایت‌ها که از ولایت فقیه نکرده و چه جنایت‌ها که در راه آن نکرده‌اند.

خسرو شمیرانی : آیا درست متوجه می‌شوم که انتخابات و کشاکش موجود را شما در چارچوب یک جنگ قدرت تحلیل می‌کنید؟
شاکوونی : نه خیر فقط جنگ قدرت نیست. واقعیت این است که جمهوری اسلامی برای ادامه حیات خود به راه انداختن انتخابات و حضور مردم در آن نیاز دارد. در این 28-29 سال اینها همواره تلاش کرده‌اند که با نشان دادن حضور مردم در انتخابات و یا در راهپیمایی 22 بهمن برای خود مشروعیت بتراشند. به این ترتیب مضمون اول انتخابات نمایش مشروعیت است. اینها برای آوردن مردم پای صندوق‌ها هزار کار می‌کنند. مثلا در انتخابات ریاست جمهوری نهم، از بی‌عدالتی‌ها صحبت کردند. حتی از مخالفت با قتل‌های زنجیره‌ای گفتند. آقای لاریجانی "هواي تازه"ی شاملو را روی پوستر خود نوشته بود. پس اینها از یک طرف می‌خواهند به وسیع‌ترین شکل انتخاب کنندگان را به میدان بکشند اما از سوی دیگر، اینکه انتخاب شوندگان که کسانی هستند و سرانجام کدام یک به کرسی‌های مورد رقابت دست پیدا می‌کنند همان دعوای داخلی و جنگ قدرت است.

خسرو شمیرانی : شما به مشروعیت اشاره کردید. فشارهای خارجی مثلا فشارهای آمریکا تا چه حدی جمهوری اسلامی را به کسب مشروعیت نیازمندتر می‌کند؟

شاکوونی : فشارهای خارجی یک شمشیر دو لبه است. از یک طرف در مقابل فشارها اینها باید نشان بدهند که از حمایت مردم برخوردار هستند و از طرف دیگر فشارها خود به ابزاری در دست حکومت تبدیل می‌شود تا بگویند که بدون آنها همه چیز از دست می‌رود و باید برای مقابله با فشارهای خارجی یکپارچه شد، در انتخابات شرکت کرد و ... در نتیجه فشارها موقعیت جمهوری اسلامی را تقویت می‌کنند. فراتر از این، موقعیت دستگاه ولایت فقیه و سهم نظامی‌ها و سیاست نظامی‌گری تقویت می‌شود. تحت چنین شرایطی است که اینها امکان می‌یابند فردی مثل موسوی تبریزی را که دادستان کل بوده و به خاطر جمهوری اسلامی و ولایت فقیه آن خون‌ها را به پا کرده است رد صلاحیت کنند. موسوی تبریزی خون‌های بسیاری در آذربایجان ریخته که همه در راه جمهوری اسلامی و ولایت فقیه بوده است. او عضو مجلس خبرگان بوده. حالا وی را به عنوان نداشتن التزام به اسلام و ولایت فقیه رد صلاحیت می‌کنند.

خسرو شمیرانی : این یکپارچه و یکدست‌تر شدن حکومت را در رابطه با روند پیشرفت خواست‌های مدنی در ایران چگونه می‌بینید؟ آیا با وجود افزایش فشار در کوتاه مدت، نمی‌توان گفت که در میان کار نیروهای مستقل آسان‌تر می‌شود؟

شاکوونی : منظور من این است که آیا تنگ‌تر شدن حلقه "خودی‌ها" در میان مدت به نفع "غیرخودی" یا همان نیروهای مستقل است یا به ضرر آنها است؟

مسلم این است که هر چه بیشتر حکومت یکپارچه شود حال چه از طریق دست‌یابی به توافق باشد و یا از طریق حذف جناح مقابل، به ضرر مردم است. تا به حال اگر روزنه‌هایی برای تنفس وجود داشته به خاطر وجود شکاف‌های درون دستگاه قدرت بوده. شکاف در بالا برای مردم مهم است. پس ما باید اختلافات در بالا را به فال نیک بگیریم. نه تنها کاهش وزن اصلاح‌طلبان، حتی کاهش وزن رفسنجانی پراگماتیکست هم اثر می‌گذارد. به نظر من ندیدن این امر اشتباه است. در عین حال امید بستن به اینکه از طریق این اختلافات چیزی اتفاق خواهد افتاد نیز اشتباه است. یعنی از نظر من این درست نیست اگر به جای اینکه نیرو را برای سازماندهی مردم به کار بگیریم، به اینکه خامنه‌ای چه گفت و خاتمی چه کرد بچسبیم. پس وجود این درگیری‌ها به نفع مردم است و دست کم نبود آنها به زیان مردم و نیروهای مستقل است.

ش.خ : در مجلس ششم و هفتم یک صف‌بندی مشخص وجود داشت که عبارت بود از اصلاح‌طلبان در مقابل محافظه‌کاران و یا اصولگرایان. اما امروز به نظر می‌آید این صف‌بندی تغییر کرده است. بسیاری از ردصلاحیت‌شدگان به اردوی اصلاح‌طلبان تعلق ندارند. آیا شاهد یک صف‌آرایی جدید هستیم؟

شاکوونی : ببینید در شرایط کنونی نیروهای نظامی و امنیتی در همراهی با دستگاه ولایت هر روز به قدرت خود می‌افزایند. افزایش قدرت دستگاه خامنه‌ای توازن نیرو را به زیان برخی از روحانیون مطرح سنتی بر هم زده و آنها را نگران کرده است. اختلافاتی که بعد از مرگ مشکینی، در مجلس خبرگان برای تعیین رییس مجلس وجود داشت نشان دهنده این نگرانی بود.

خسرو شمیرانی : با پوزش سوال من این است: اگر موافق باشیم که تا 4 سال پیش مرزبندی در بالای حکومت به صراحت مرز میان اصلاحات و گشایش نسبی درهای قدرت از یک طرف و از طرف دیگر تمرکز قدرت در

دست ولی فقیه قرار داشت، امروز دیگر شاهد این مرزبندی نیستیم. الان که در مقابل که قرار گرفته است؟

شاکوونی : واقعیت این است که اصلاح‌طلبان شاید هنوز متوجه نشده باشند که در دوم خرداد مردم با امید به گشایش حداقل به اصلاح‌طلبان رای دادند. اما اینها هیچ وقت رای مردم را جدی نگرفتند و خیلی زود مردم را از خود راندند. پس آن نیرویی که آن وقت شکل گرفته بود دیگر پشتوانه‌ای در میان مردم ندارد. لطفاً توجه داشته باشید که طرفداران جمهوری اسلامی به طور طبیعی به محافظه‌کاران رای می‌دهند. گستردگی آرای این گروه کاملاً روشن است و همیشه هم پای صندوق‌ها می‌روند. پس وقتی مردم تحت شرایط خاصی به میدان آمدند طبیعتاً آرای خود را به نام اصلاح‌طلبان ریختند و اینها هم به سرعت آرای خود را سوزاندند و به نوعی از بین رفتند. الان اینها یکی از طرفین اصلی دعوا نیستند. به عقیده من الان مرزبندی در درون نیروهای محافظه‌کار کشیده است و دعوا در همانجا جریان دارد. برخورد به موضوع اقتصاد در داخل و برخورد به روابط بین‌المللی در خارج محور این مرزبندی را تشکیل می‌دهد. گروهی که حول احمدی‌نژاد با شعار مستضعف پناهی جمع شده خواهان برخورد تنش‌آفرین در عرصه جهانی و اقتصادی صدرصد متکی به نفت و واردات در داخل است. البته در اینجا مستضعف همان بسیجی‌ها و دورو بری‌های ایشان هستند. اینها اصل 44 را وارونه کرده‌اند و از بیت‌المال بپل و بختش می‌کنند. اما گروه مقابل به خصوصی‌سازی از نوع دیگری اعتقاد دارد و درهای گشوده را می‌طلبد. در نتیجه این گروه به سیاست خارجی دیگری نیاز دارد. مثلا اخیراً مصاحبه‌ای از آقای محسن رفیق‌دوست که پیش از انقلاب با او در زندان بودم توجه مرا جلب کرد. او در این مصاحبه به صراحت با بیان نظر احمدی‌نژاد در رابطه با هولوکاست مخالفت می‌کند و ضمن تعریف و تمجید از احمدی‌نژاد می‌گوید که نمی‌بایست موضوع را اینطور مطرح می‌کرد.

پس مرزبندی به این شکل تغییر کرده است که طرفداران رفسنجانی، با اصلاح‌طلبان و آنها که خود را اصولگرایان مستقل می‌نامند در یک سوی قرار گرفته و در سوی دیگر هم اصولگرایان متحد و نامتحد قرار دارند. شاید بتوان گفت که احمدی‌نژاد و رفسنجانی افراد محوری دو سوی مرز هستند.

ش.خ : صف‌بندی در میان نیروهای اپوزیسیون را چگونه می‌بینید؟ آیا اصلاً چیزی به نام اپوزیسیون که تاثیر گذار باشد وجود دارد؟

شاکوونی : به نظر من قدرت مانور اپوزیسیون به شدت به موضوع جنگ و حمله نظامی بستگی دارد. احتمال حمله‌ی نظامی آمریکا اپوزیسیون را به سه گروه کرده. یک دسته از ترس جنگ به سوی جمهوری اسلامی غلتیده‌اند. یعنی می‌گویند که مخالفت با جمهوری اسلامی به تقویت موضع آمریکا می‌انجامد.

گروه دیگر دشمنی با جمهوری اسلامی را بهانه نزدیکی با آمریکا می‌کند و تا آنجا پیش می‌رود که به تحریم‌های اقتصادی و حتی حمله نظامی روی خوش نشان می‌دهد.

اما یک گروه سوم هم وجود دارد که هم با جنگ امپریالیستی و هم دیکتاتوری جمهوری اسلامی مخالف است و سعی می‌کند در آن میان بدون نزدیکی به جمهوری اسلامی با هر گونه تجاوز نظامی به ایران مخالفت کند. گرچه نگاه داشتن این توازن آسان نیست اما من این سیاست را مهم می‌دانم.

ش.خ : نقش اپوزیسیون در داخل را چگونه می‌بینید؟

شاکوونی : ببینید، در کشوری که هر حرکت مستقلاً به شدت سرکوب می‌شود، نمی‌توان نیروهای موجود را سنجید. من می‌توانم ادعا کنم که نیرو وجود دارد و عمل می‌کند و شما هم می‌توانید مخالف آن را ادعا کنید و هیچ یک از ما امکان اثبات نظر خود را ندارد. اما واقعیت این است که زنان، دانشجویان، کارگران، معلمان و دیگر گروه‌های اجتماعی در حال مبارزه برای به‌دست آوردن حقوق خود و حقوق جامعه هستند. نقش آنها بسیار گسترده‌تر از آن است که در نگاه اول به نظر می‌آید.

ش.خ : سازمان کارگران انقلابی ایران یک سازمان کمونیست است. به عنوان یک نیروی کمونیست چرا اصلاً باید برای شما موضوع انتخابات مهم باشد؟

شاکوونی : برای ما انتخابات مهم است. ما وقتی از یک سیستم ایده‌آل صحبت می‌کنیم با چشم‌پوشی از ابزاری که دمکراسی لیبرال به دست می‌دهد، خود را در مسیر رسیدن نظام ایده‌آل محدود نمی‌کنیم. روشن است که دمکراسی لیبرال مطلوب نهایی نیست. به قول کارل مارکس مردم در یک نظام لیبرال هر چهار سال یکبار سرکوب‌کنندگان خود را انتخاب می‌کنند. واقعیت این است که از پیش معلوم است چه کسانی بر سر کار می‌آیند و تا چه حد به وعده‌های خود وفادار می‌مانند. یکبار از

جرقه ای از اعماق!

تقی روزبه

با وجود آنکه رژیم شمشیر سرکوب را با سرعت بیشتری دور سرش به چرخش درآورده تا شاید هیبتش نفس ها را در سینه ها حبس کند، اما نه گسترش دامنه اعدام ها و نه بارگشت به اجرای احکام قصاص متعلق به عهد حجر، و نه زدن شلاق به کارگران و بگیرویندهای خیابانی و افکندن آفتابه بگردن باصطلاح اراذل و اوباش، و نه گرفتن اعترافات و شوهای تلویزیونی از دانشجویان در زیر فشار شکنجه، و نه دستگیری فعالان جنبش زنان... نتوانسته است جرقه های مقاومت را خاموش کند. آنچه که بیش از هر چیز موجب نگرانی رژیم شده، ترس از بهم پیوستن مبارزه فعالین با بدنه اجتماعی و بوجود آمدن یک مقاومت توده ای گسترده است. تاکتیک اصلی رژیم نیز سرکوب فعالین و پاشیدن بذرع و ترس در میان توده های ناراضی است.

تعمقی کوتاه به همین سیاست، دو نکته را به خوبی نشان می دهد: نخست آنکه رژیم دیگر قادر نیست بدون کاربرد بیشتر زور و سرکوب موقعیت تاکتونی خود را حفظ کند و دیگر آنکه افروزش جرقه های مقاومت در این یا آن نقطه و باین یا آن شکل نشان دهنده آست که با وجود همه زهرچشم گرفتن ها و بگیرویندها نتوانسته است ربع و سکون را بر جامعه حاکم کند و آن را از جوشش درونی و سرریز شدن نفرت و عصیان انباشته شده بازدارد. سرکوب و مقاومت دوری سکه اند، اما رژیم سرمایه و تاریکی، مثل همه نظام های ارتجاعی و سرکوبگر، بابت کارگیری تمامی شگردها و امکانات تبلیغی خود تلاش می ورزد که خود را به عنوان تنها بازیگر صحنه نشان بدهد و روی دیگر سکه یعنی نقش آفرینی قطب مقاومت را پنهان نگاهدارد. بر طبق این روایت، توان مطلق از آن رژیم است و ضعف مطلق از آن جنبش. گویی که با شتاب خیالی درنبرد است و این زندانها و شکنجه ها و تازیانه ها و دارها و... برای خاموش کردن شعله مقاومت برافراشته نشده است. اینکه در هر نظامی، وجود انواع نهادهای سرکوب اعم از ارتش و زندان و... نشان دهنده اهمیت اعمال قهر برای حفظ نظام است، و واقعیتهای است انکارناپذیر. باین وجود وقتی کار این گونه نظام ها به آنجا برسد که برای بقا خود ناگزیر گردند که توسل به نیروی قهر را در هر لحظه و موقعیتی بر سر هر کوچک و بزرگی برای ایجاد ربع و بگیرویندها بند به نمایش در آورند، داستان دیگری است. بی تردید، در جوامع استبدادی و فاقد ساختارهای دموکراتیک، بدلیل تمرکز قدرت و انحصار امکانات در دست حاکمیت ارتجاع، بخش بزرگی از این مقاومت ها در اشکال ناپیدا و زیرزمینی و باصطلاح زیر پوست جاری می شود و آنچه هم که در سطح مرئی قابل مشاهده است، عموماً یا در قالب مطالبات صنفی بیان می شود و یا گاه گذار در اثر تصادمات و شکاف ها، تکه و پاره های از مواد مذاب (در شکل شورش ها و عصیان و با شعارهای رادیکال تر) به بیرون پرتاب می شود.

مهم است بدانیم که مقاومتی در زیر پوست جامعه جریان دارد، که گاه گذار بابت تابه تکه های از خود به بیرون گوشه ای از ماهیت غلیظی خود را به نمایش می گذارد و ثابتهای قدرت ترمیم و ادامه کاری نبردهای موضعی را علیرغم برتری رژیم در نبردهای موضعی تأمین می کند. از همین روشها دیدم وقتی که یک بخش از جنبش بطور مستقیم زیر فشار سرکوب قرار می گیرد و دچار افت می شود، مقاومت از جانی دیگر و از نقطه غافلگیرکننده دیگری سربرمی کشد. در نتیجه، هم شاهد تداوم حرکت هستیم و هم بخش سرکوب شده مجال ترمیم خود و نفس تازه کردن را پیدا می کند. مثلاً وقتی اعتراض شرکت واحد را موقتاً سرکوب و خاموش می سازند، کارگران هفت تپه شروع می کنند. وقتی کارگران راسرکوب می کنند، معلمان آغاز می کنند. وقتی معلمان را برای مدتی ساکت نگه میدارند، دانشجویان به میدان می آیند. وقتی که این یا آن دانشگاه را خاموش می کنند، این یا آن دانشگاه دیگر شروع می کند و... چنین است که مشعل مبارزه خاموشی نمی گیرد و دشمن هنوز خود را از عواقب یک نبرد رهان نساخته درنبرد دیگری از نبردهای بی پایان این جنگ گریلانی گرفتار می شود و حسرت برگزاری جشن پیروزی بردش می ماند.

نگاهی به یکی از فرازهای اخیر این مقاومت و درس های آن، همین واقعیت را نشان می دهد:

خیزش میدان صادقیه (آریا شهر): طرح "امنیت اجتماعی" که در آن جوانان زنان و حاشیه تولید (بعنوان اراذل و اوباش و مبارزه با فساد) به عنوان آماج اصلی مورد تعرض قرار می گیرند، یکی از پروژه های مهم سرکوب با ابعاد میلیونی است که با هدف سرکوب نافرمانی مدنی- اجتماعی فرارونده و بیرون کشیدن چاشنی انفجاری شورش ها و اعتراضات جوانان زنان و زحمتمکشان حاشیه تولید و حلبی آبادها

ژاک شیراک سوال شد که فلان چیز که قول دادید چه شد. در پاسخ گفت که آن وعده انتخاباتی بود.

عدهای از کمونیست ها می گویند دموکراسی لیبرال اخ است و بد است و لازم نیست. اما ایراد ما به دموکراسی لیبرال این است که به اندازه کافی دموکراتیک نیست یعنی ما آزادی های آنرا می خواهیم و بیشتر از آن هم می خواهیم و برای بیشتر از آن هم مبارزه می کنیم تا روزی برسد که در یک دموکراسی شورایی مردم به طور واقعی به سر نوشت خود مقرر شوند. ش.خ: به عنوان سوال آخر: از توضیحات شما روشن است که سازمان کارگران انقلابی در انتخابات شرکت نمی کند. اما آیا شرکت نکردن به عنوان یک راهکار منفی قابلیت جذب نیروی ناراضی از شرایط موجود را دارد؟ و یا شما راهکار مثبتی هم دارید؟

شاگونی: به نظر ما باید این انتخابات را افشا کرد. ای کاش امکانات وجود داشت تا تحریم را به صورت فعال تری انجام دهیم. از نظر ما تحریم این نیست و فقط بگیرویم در انتخابات شرکت نکنید. علاوه بر این باید روشن نگری کرد. باید نشان داد که حتی اگر نظارت استصوابی برداشته شود، مجلسی که شکل می گیرد اصلاً قدرت ایجاد تغییرات اساسی را نخواهد داشت. باید گفت که مجلسی هم که در ساختار موجود با آزادی بیشتری شکل بگیرد فقط کانون ابراز ناراضیاتی خواهد بود. که البته این خود غنیمت است. اما طبیعتاً کافی نیست. من نمی گویم که اساساً نباید در انتخابات شرکت کرد. هنگامی که بتوان به کشاکش های موجود دامن زد، اتفاقاً شرکت را مثبت می دانم. دوم خرداد یک نمونه آن بود. اما الان چنین فضایی وجود ندارد.

ش.خ: آقای محمد رضا شالگونی از شما سپاسگزاریم

همکاران و دوستان کارگر!

شلاق زدن کارگران به چه جرمی؟

شرکت در مراسم روز جهانی کارگر!! چگونه می شود باور کرد؟

حافظان سرمایه و وعده دهندگان بهشت

برای سرمایه گزاران خارجی یکبار به کارگران یورش بردند.

آری دوستان کارگران را شلاق زدند به این سادگی و آنهم فقط به جرم شرکت در مراسم روز کارگر!

دوستان و همکاران!

در تاریخ 27 بهمن ماه 86، دادگاه تجدید نظر شهر سنندج، برای 11 نفر از کارگران این شهر که در مراسم اول ماه مه 86 روز جهانی کارگر شرکت کرده بودند، حکم شلاق و جریمه نقدی صادر کرد. این حکم تا کنون در مورد 3 نفر از کارگران اجراء شده است. احکام محکومیت کارگران به جرم برگزاری مراسم اول ماه مه در ادامه فشارهایی است که در چند ماه گذشته بر کارگران و فعالان کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی بطور مرتب اعمال شده است.

برای ما کارگران پذیرفتنی نیست که کارگران شلاق بخورند ما کارگران شرکت ایران خودرو ضمن محکوم کردن این اعمال غیر انسانی و ضد کارگری، خواستار لغو فوری احکام فوق بوده و خواهان محاکمه عاملان این پرونده سازیها هستیم ما سکوت وزارت کار و رسانه های جمعی را در قبال این عمل ضد بشری محکوم می کنیم و همچنین از تمام تشکلهای مستقل کارگری بین المللی می خواهیم نسبت به احکام فوق اعتراض کرده و خواهان خروج ایران از سازمان جهانی کار شوئند. ما کارگران ایران خودرو ضمن اعلام همبستگی با روز اعتراض علیه زندانیان در بند خواهان آزادی تمام زندانیان سیاسی به خصوص کارگران زندانی منصور اساتلو و محمود صالحی با همراه تمام دانشجویان زندانی می باشیم.

ما کارگران ایران خودرو یکبار دیگر از مبارزات بر حق کارگران برای دریافت دستمزدهای عقب افتاده خود و مقاومت در مقابل اخراج سازیها پشتیبانی کرده و حمله و پیگرد کارگران بخصوص حمله به کارگران در خشان یزد را محکوم و همبستگی خودمان را با آنان اعلام می کنیم.

زنده باد مبارزات کارگران.

جمعی از کارگران ایران خودرو

هفتم بهمن 1386

ikcokar@yahoo.com

صورت می گیرد. رژیم که خود بخوبی با خطر سرپاز کردن خشم و نفرت مترام مردم آشناست و میداند که چگونه آنها می توانند به متابه نیروی ضربتی انقلاب درخیزش های عمومی نقش آفرینی کرده و هر نظام ضد مردمی با هر درجه از صلابت را به پائین کشند، تلاش می کند که نافرمانی بالقوه و بالفعل موجود در این بخش عظیم از جمعیت فلاکت زده و تحت استثمار را خاموش سازد. گوشه ای از این ژرفای نافرمانی مدنی- اجتماعی رامی توان در اعتراف فرمانده نیروهای انتظامی مشاهده کرد:

او در مورد علت چهار فصل کردن مقابله با بدحجابی و توجیه دلایل اعمال خشونت، می گوید اگر این فشارها نبود در تابستان سپری شده شاهد بی حجابی کامل در خیابانها بودیم! و این یعنی اذعان به وجود یک نافرمانی پرشکوه، که معنای عملی اش چیزی جز شعار مرگ بر جمهوری اسلامی نیست.

شورش در مقابل پاساژ گلدیس صادقیه نیز با تائب دهنده گوشه ای از همین پتانسیل موجود است. نقطه شروع حرکت با دستگیری دختر جوانی با تاهام بدحجابی توسط گشت ارشاد آغاز گشت، فریادهای اعتراض آمیز این دختر و ضرب و شتمش توسط گشت ارشاد و نیروهای انتظامی بطور خودجوش موجب مداخله عابری و جوانان شاهد نزدیک صحنه عمل برای جلوگیری از بازداشت وی و اعمال خشونت گردید. صدها جوان معترض، ماشین پلیس را محاصره و مانع از حرکت آن شدند و به زد و خورد با گارد ضد شورش که برای خاموش کردن اعتراض به محل درگیری فراخوانده شده بودند پرداختند.

نیروهای انتظامی که یکی از جوانان معترض را به داخل سطل اشغال انداخته بود با خشم بیشتر مردم مواجه گردید. مردم که خواهان آزاد شدن دختر دستگیر شده از چنگ پلیس و ماشین گشت ارشاد بودند، به دلیل مخالفت افسر بازداشت کننده او را بیرون کشیده و مورد ضرب و شتم قرار دادند. آنها زباله ها را آتش زدند. رژیم پاساژ و شورش کنندگان را محاصره کرده و ناچار گردید تا از طریق خشونت و تیراندازی هوایی به خاموش کردن آن بپردازد. پتانسیل نهفته در این جنبش و قدرت اشغال آن را می توان در دادن دوشعار مرگ بر نیروی انتظامی و مهمتر از آن مرگ بر حکومت اسلامی بخوبی مشاهده کرد. خوانده شدن سرود یار دبستانی هم در این اعتراض خودجوش نشانه دیگری از داشتن خصلت تیبیک این اعتراض دارد. جالب است که دستگاه های اطلاعاتی و انتظامی رژیم، با غافلگیری شدن در برابر پتانسیل عظیم و خود جوش اعتراض مردم و شعارهای داده شده و فیلم های مخابره شده و برای توجیه ضعف خود، شورش فوق و حضور عملکرد این زن را سازمان یافته و از قبل طراحی شده دانسته است! غافل از آنکه وقتی مردم به حرکت می آیند، در میدان مبارزه خالق انواع تاکتیک های ابتکاری می شوند که تمامی محاسبات رژیم را بهم میزند.

خود جوش بودن حرکت، دادن شعارهای رادیکال و منشا گرفتن اعتراض از یک موضوع همواره تصادم آمیز و کمابیش فراگیر یعنی برخورد با بدحجابی، به اعتراض فوق خصلت کمابیش تیبیک و بالقوه قابل تعمیم می دهد که باید آن را به متابه پرتاب مواد گدازه از اعماق به بیرون و قابل مطالعه و بررسی و الهام بخش تاکتیک های خیابانی بشمار آورد. جنگ و گریز فوق یک تمرین خوبی بود برای نبردهای بزرگ و آتی. نباید فراموش کنیم که باشکست رفرم سیاسی و اقتصادی برای قابل تحمل کردن زندگی برای زحمتکشان، و همراه شدن این هردو با اعمال خشونت و برخورد تحقیر آمیز (هم چون فروردین یک جوان در سطل اشغال) و آکنده از حماقت تاریخی یک دولت ایدئولوژیک - مذهبی، احتمال وقوع چنین خیزش های خیابانی دور از انتظار نیست.

در حقیقت مبارزه در محل کار اعم از کارخانه و غیر کارخانه و اداره و مدرسه و... بدلیل داشتن هزینه های سنگینی نظیر از دست دادن شغل و هست و نیست زندگی، در توازن قوای کنونی، نمی تواند از حدمعینی فراتر رود. در چنین شرایطی مطالبات سیاسی عموماً در پشت مطالبات صنفی سنگرمی گیرند. ولی مطالبات در بیرون از کارخانه و بیرون از محل کار با سرعت سیاسی شده و خود را در طرح شعارهای رادیکال نشان می دهد. بهمین دلیل خطاست اگر که سطح مبارزه در محل کار را به تنهایی شاخص سطح موجود مبارزه در جامعه و کارگران در بیرون از محل کار، بحساب بیاوریم. چنین تصویری می تواند، فعالین سیاسی و عناصر پیشرو آگاه را در ارزیابی از ظرفیت های مبارزاتی موجود دچار خطا کرده و از ابراز واکنش به موقع و موثر در برابر رویدادهای باز داشته و او را غافلگیر کند. از همین رو ترکیب مبارزات در محل کار، با مبارزات خیابانی و البته با در نظر گرفتن تفاوت و قواعد هر کدام از آنها، انطباق بیشتری با ظرفیت های واقعی و موجود مبارزاتی دارد. بهمین دلیل

پیشنبردمبارزه در محل کار و حول مطالبات صنفی، ضمن داشتن آمادگی برای مداخله و ارتقاء نبردهای بیرون از محل کار و دانشگاه و مدرسه و اداره و... راه خروجی برای بیرون آمدن مبارزه از از تنگناهای موجود در کارخانه ها و در محل کار بازمی کند. اساساً این دومبارزه مکمل همدیگر محسوب شده و ترکیبشان فضای مناسبی برای تغییر توازن قوا و پیشروی و پیوستن دوشط خروشان مبارزه به یکدیگر برای گذر به نبردهای بزرگ را فراهم می سازد.

86-12-13-03-03-2008

* خبر زیر، نیز تایید کننده خصلت بالقوه تیبیک شورش صادقیه است. همانطور که این خبر می گوید ماجرای صادقیه، سردمداران رژیم را به دلیل ترس از شعله و روشن شدن این گونه اعتراضات به خصوص در آستانه انتخابات تاحدی محتاط ساخته است. بی شک رفتار رژیم بنا بر مصداق "نیش عقرب نه از ره کین است، اقتضای طبعش این است" موقتی است. ولی همین رفتار هم نشان میدهد که تا چه حد تداوم و گسترش این نوع مقاومت ها می تواند بتدریج، با تضعیف روحیه رژیم و افزایش اعتماد به نفس جنبش مقاومت، معادلات صحنه مبارزه را عوض کرده و او را وادار به عقب نشینی کند. و اگر بپذیریم که تاکتیک های توده ای را کسی از بیرون جنبش نمی آفریند، بلکه این خود جنبش هاستند که در میدان عمل جلوتر از هر کس این تاکتیک ها را می آفرینند، پس خیره شدن به جوانه های رویش این نوع تاکتیک ها و بیرون کشیدن وجوه تعمیم پذیران توسط فعالین و عناصر آگاه تر جنبش ها، دارای اهمیت است. خبر مزبور چنین است:

" به نقل از اسلام دموکرات: اخیراً عابریان پیاده در خیابان ها و میدانی تهران شاهد تغییر در رفتار گشت های ارشاد با مردم می باشند.

در ماه های اخیر شاهد حضور نیرو های سرکوب گر خصوصاً زنان پلیس برای برخورد با نوع پوشش افراد و به ویژه زنان در میدانی شهر های بزرگ از جمله تهران بودیم که تا کنون به علت رفتار های خشن و اهانت آمیز ایشان با مردم باعث ایجاد درگیری های بسیاری گشته اند. که آخرین نمونه ی آن را در میدان صادقیه (اریاشهر) شاهد بودیم.

در چند روز اخیر البته شیوه برخورد های گشت ارشاد تغییر کرده است البته عواملی چون نزدیکی به ایام انتخابات و ترس حاکمیت اسلامی از اوج گیری ناراضیاتی مردم و اعتراضات و مقاومت هایی که از طرف زنان رو به گسترش نهاده است و... همه و همه باعث شده که این پلیس ها در میدانی بزرگ شهر مثل ونک، هفت تیر، انقلاب، تجریش، صادقیه، میرداماد و... تنها به تذکر دادن اکتفا کنند و از تعداد بازداشت های خود به شدت بکاهند. البته اغلب تذکرات این نیرو های سرکوب گر با بی تفاوتی یا بعضاً پرخاشگری مردم خصوصاً زنان جوان مواجه می شود."

*** پیوندها ***

سردبیر نشریه : منصور نجفی
mansour.nadjifi@telia.com
 ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekargar.net
 تلفن روابط عمومی سازمان
 0049-69-50699530
 شماره فاکس سازمان
 33-1-43455804
 سایت راه کارگر
www.rahekargar.net
 سایت رادیو برابری
www.radiobarabari.net
 سایت اتحاد چپ کارگری
www.eteheadchap.org
 سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
 نشر بیدار
www.nashrebidar.com
 نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org
 توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند .

* دیدگاه *

«دیکتاتوری وحدت ملی»: سناریوی از نو محافظه‌کاران برای آینده عراق و خاورمیان

دکتر یونس پارسا بناب

درآمد

جنگ عراق به عقیده‌ی بعضی از تحلیل‌گران متعهد به کارزار ضد جنگ از هم اکنون به «فاجعه قرن بیست و یکم» موسوم شده است، از جهاتی بسیار مهم تاریخی با جنگ‌های سابق «ساخت آمریکا» (از جنگ فیلپین در دهه اول قرن بیستم گرفته تا جنگ یوگوسلاوی در آخرین دهه همان قرن) تفاوت‌های اساسی دارد، که در این‌جا به اهم آنها اشاره می‌شود:

۱ - در جنگ عراق که نزدیک به پنج سال از آغاز آن می‌گذرد و احتمالاً سال‌ها ادامه خواهد یافت، در مقام مقایسه با جنگ‌های سابق درصد قابل توجهی از تلفات بین مردم غیرمسلح و غیرنظامی، نزدیک به ۸۵ درصد بوده است.

۲ - در این جنگ برای اولین بار تعداد سربازان «پیمانی» (مزدور) برابر با تعداد سربازان ارتش آمریکا بوده و احتمالاً در آینده تعداد آنها (مزدوران) در جنگ بیشتر از سربازان انجام وظیفه خواهد شد. در جنگ ویتنام تعداد سربازان پیمانی کمتر از ده درصد کل نیروهای مسلح آمریکایی را تشکیل می‌داد.

۳ - باز در مقام مقایسه، هیچ جنگی در بین «جنگ‌های ساخت آمریکا» به اندازه‌ی جنگ عراق با مخالفت مردم سراسر جهان رویه‌رو نگشته بود. در هیچ جنگی در گذشته، هنجت حاکمه آمریکا منجمه رئیس‌جمهور، به اندازه‌ی جنگ عراق مورد نفرت مردم جهان قرار نگرفته و پرستیژ و موقعیت سیاسی و فرهنگی آن به اندازه‌ی حالا با سقوط و نزول روزافزون رویه‌رو نگشته بود.

علل فوق‌الذکر همراه با عوامل دیگر باعث شده‌اند که تحلیل‌گران مورخین علوم تاریخ و جامعه‌شناسی سیاسی درباره‌ی علل جنگ عراق و پیشینه و چند و چون آن به پژوهش‌های بیشتر و بحث‌های دامنه‌دارتری دست زده و در مورد سرنوشت مردم و کشور عراق آینده‌نگری نمایند. مضافاً، این تحلیل‌گران تحلیل‌های جامعی از سناریوهای متعددی که خود نومحافظه‌کاران درباره آینده عراق و خاورمیانه نوشته‌اند، عرضه کرده‌اند که ما در این نوشته به چند و چون دو سناریو متعلق به نومحافظه‌کاران می‌پردازیم.

تحلیل این دو سناریو حاصل بررسی سناریوهای متعددی است که در یک سال گذشته (۲۰۰۶-۲۰۰۷) توسط کارشناسان و تحلیل‌گران که به نحله‌های مختلف سیاسی و ایدئولوژیکی تعلق دارند، عرضه گشته‌اند. تعداد نسبتاً زیادی از این سناریوها بعد از توضیح اوضاع سیاسی منطقه خاورمیانه و به طور مشخص موقعیت عراق، تمرکز اصلی خود را بر جزئیات تبعات کوتاه مدت و مسائل اضطراری و مباحثی نظیر اعلام خودمختاری کامل و یا استقلال کردستان عراق، جدایی بصره و اعلام جمهوری اسلامی در جنوب، بازگشت حزب بعث به صحنه سیاسی، تقسیم عراق به سه بخش مشخص، تقسیم «عدالانه» درآمد نفت و غیره گذاشته‌اند. بعد از بررسی این سناریوهای متعدد، نگارنده تصمیم گرفت که دو سناریو را که در آنها آینده‌نگری در چهارچوب عملکرد نظام جهانی سرمایه و در راس آن آمریکا در خاورمیانه و کشورهای همجوار ایران و عراق مورد بحث و مذاقه قرار گرفته‌اند، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. زیرا آینده‌نگری بدون توجه به نقش و موقعیت نظام جهانی سرمایه در کلیه خاورمیانه «بزرگ» و «جدید» از یک سو و مقاومت و مبارزات توده‌های مردم خاورمیانه در مقابل این نظام از سوی دیگر ما را به جزئی‌گرانی (Reductionism) مبتلا ساخته و عوض دیدن «کل واحد» (و رابطه «مرکز» با «حاشیه») ما را گرفتار شرح جزئیات که نمی‌توانند نقش تعیین کننده در سرنوشت و آینده مردم عراق ایفاء کنند، سازد. خیلی از این سناریوها که مورد بررسی این تحلیل‌گران قرار گرفته‌اند، به دلیل این‌که تعریف جامع و مشخصی از کل تعیین کننده اجتماعی (رابطه مرکز و حاشیه در نظام جهانی سرمایه) در عراق و منطقه ندارند، دچار تجردگرانی، جزئی‌گری و سطحی‌اندیشی در بسیاری موارد گشته و جامعه عراق و منطقه را به صفت‌بندی‌های کاذب شیعه و سنی و یا کشورهای «معتدل» و «تندرو» تقسیم می‌کنند. تجزیه و تحلیل از دو سناریوی را که نگارنده از مجموعه‌ی بیشتر از ۱۰ روایت از کارگاه سناریو نویسی عراق انتخاب کرد، واحد تحلیل برای درک

ریشه‌های اصلی بحران عراق را ساختار و عملکرد نظام جهانی سرمایه (رابطه حاشیه با مرکز = رابطه جنوب و شمال) در فاز تشدید گلوبالیزاسیون می‌دانند. این دو سناریو عبارت‌اند از: ۱- سناریوی «دیکتاتوری وحدت ملی» ۲- سناریوی امپراتوری آشوب سناریوی دیکتاتوری وحدت ملی

نومحافظه‌کاران «خاورمیانه شناس» حاصل سناریوی «دیکتاتوری وحدت ملی» را ایجاد عراق و منطقه با «ثبات و امن» برای حرکت سرمایه می‌دانند. منطقه‌ای امن که از آن‌جا نفت و گاز طبیعی بدون تلاطم و دغدغه‌ای به‌سوی سواحل کشورهای توسعه یافته‌ی مرکز (جهان اول) توسط کمپانی‌های فراملی آمریکایی سرازیر گردد. تنظیم و نگارش این سناریو زمانی شروع شد که نومحافظه‌کاران حاکم بر کاخ سفید متوجه شدند که رجزخوانی‌های آنان درباره «صنود دموکراسی» به عراق بطور کلی برای و تاثیر خود را در بین مردم و افکار عمومی جهانی به‌میزان قابل توجهی از دست داده‌اند. در پی تداوم مقاومت‌های خشونت‌آمیز مردم در عراق علیه اشغال از یک سو و مخالفت مردم جهان با رژیم بوش از سوی دیگر، نومحافظه‌کاران توجه خود را به باز تولید یک مدل قابل پذیرش از حکومت صدام حسین معطوف ساختند. در سال‌های اخیر ذهن نومحافظه‌کاران بر تاسیس و با تسهیل ظهور یک رهبری «ملی» مرکزی قوی «وحدت‌بخش» ولی منهای نافرمانی‌های صدام حسین، متمرکز شده است. با افول ستاره‌ی «دموکراسی سازی» پروژه‌ی ایجاد و تقویت دیکتاتوری که بتواند در عین عبودیت از منویات نامشروع آمریکا، وحدت عراق را به عنوان یک «دولت - ملت» وابسته به کاخ سفید تامین سازد، به گزینه اول نومحافظه‌کاران تبدیل گشت.

این «دیکتاتور وحدت ملی» نخستین رهبری خواهد بود که در عراق پس از صدام موفق خواهد شد که با توانایی نظامی و قابلیت سازمانی متمرکز خود به‌تدریج گروه‌های موثر شورشیان مقاومت را سرکوب ساخته و شکاف‌های «ملی و مذهبی» را به نفع «مرکز» و سرمایه‌گذاری‌های خارجی به‌ویژه در عرصه نفت، تعدیل بخشد. البته چنین «دیکتاتور وحدت ملی» تنها در حدی برای زمامداران کاخ سفید ارزشمند است که بتواند این دیکتاتوری را در خدمت منافع استراتژیکی آمریکا قرار داده و عراق را به یک «ایستگاه بنزین گیری» پر از امن و امان تبدیل سازد.

روشن است که اصلی‌ترین مولفه در اوضاع کنونی عراق که برای ظهور و عروج یک «دیکتاتور وحدت ملی» ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌باشد، حضور جدی و پررنگ باقیمانده ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) عراقی است که این «دیکتاتور ملی» بر آن تکیه کند. در ذهن مردم عراق، بقایای ناسیونالیسم عراقی را طرفداران عبدالکریم قاسم، ناصرست‌ها و برادران عارف (که روزگاری در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ در داخل حاکمیت و خارج آن حضور پررنگی داشتند) نمایندگی می‌کنند. به باور مردم عراق، این نیروها و افراد با این‌که با هم اختلاف دیده داشتند، ولی همگی دارای یک وجه مشترک سیاسی بودند که آنها را در بین اقشار مختلف مردم عراق با اعتبار جلوه می‌داد و آن مخالفت جدی و روشن آنها با سیاست‌های امپریالیستی و سیطره‌جویانه به‌ویژه آمریکا، در عراق و خاورمیانه بود. اگر حتی سناریوی «دیکتاتور وحدت ملی» به عنوان محتمل‌ترین راه برای «نجات عراق یک‌پارچه و متحد» مورد قبول قرار گیرد، آیا در حال حاضر چنین فردی در عراق وجود دارد؟ تحلیل‌گران مستقل و غیر دولتی که درباره‌ی تمایلات سیاسی مردم عراق پژوهش کرده و نسبتاً در مورد خواسته‌های مردم عراق صاحب‌نظر هستند، برآنند که در حال حاضر چنین فردی در صحنه سیاسی عراق وجود ندارد.

اما به نظر نومحافظه‌کاران، ژنرال دریابان عبود قنبر می‌تواند یک «دیکتاتور وحدت ملی» احتمالی برای آینده عراق باشد. در نظر گرفتن ظهور این فرد نظامی در صحنه پرتلاطم و بحرانی عراق و به عنوان بازیگر احتمالی و اصلی این سناریو، دارای اهمیت است. در ژانویه ۲۰۰۷، بعد از اعلام وضعیت «اضطراری» نظامی در عراق از سوی آمریکا، عبود قنبر از طرف نخست وزیر نوری المالکی به عنوان فرمانده نیروهای نظامی عراق معرفی شد. قنبر او مناطق تحت تسلط ملیشیاوی شیعیان در جنوب عراق است، اما هر سال‌ها به عنوان عضو حزب بعث و یک فرمانده شاخص در نیروی دریایی صدام خدمت کرده است. او در جریان شکست جنگ خلیج‌فارس در سال‌های ۱۹۹۱ از سوی نیروهای آمریکایی دستگیر

و زندانی شد. وی تا پیش از انتصابش به فرماندهی نیروهای نظامی عراق، ظاهراً با مقامات آمریکایی همکاری نداشته است. نومحافظه‌کاران در لاشه کردن و عروج قنبر به قله‌ی «دیکتاتوری وحدت ملی» مثل اسلاف خود، به نقش بازیگران دیگر در پیشبرد این سناریو اهمیت قابل هستند که بررسی کم و کیف آن‌ها حائز اهمیت است.

نقش بازیگران دیگر

مروری به ادبیات سیاسی نومحافظه‌کاران درباره ترویج «دیکتاتوری ملی» در عراق به روشنی نشان می‌دهد که بازیگران متنوعی در پروسه رشد و گسترش سناریوی «دیکتاتوری وحدت ملی» نقش دارند که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱- القاعده، ۲- جمهوری اسلامی ایران، ۳- دولت بشار اسد در سوریه، ۴- عربستان سعودی، ۵- ترکیه.

در اینجا به چند و چون این بازیگران در شکل‌گیری و تحول «دیکتاتوری وحدت ملی» می‌پردازیم:

۱- از منظر نومحافظه‌کاران، القاعده نقش مهمی در ظهور و شکل‌گیری «دیکتاتوری وحدت ملی» ایفاء خواهد کرد. ظاهراً ریشه‌کن کردن عناصر «تروریست غیرعراقی» و در راس آن القاعده، که هدفشان ریختن نفت بر آتش «تنش‌های فرقه‌ای مذهبی» است، ماموریت محوری «دیکتاتور وحدت ملی» است. نومحافظه‌کاران که در پنج سال گذشته خود در دامن زدن به تفاوت‌ها و اختلافات بین شیعه‌ها و سنی‌ها نقش اساسی داشتند، اکنون می‌خواهند «حل» آن «مسئله» را منبع اصلی کسب مشروعیت برای «دیکتاتور وحدت ملی» در بین عراقی‌ها سازند.

۲ - جمهوری اسلامی ایران از ظهور و حضور جدی یک «دیکتاتور وحدت ملی» برای ایجاد «ثبات» در عراق استقبال و حمایت خواهد کرد که این رهبر مثل عبود قنبر شیعه باشد. بررسی فعل و انفعالات سیاسی در صحنه عراق نشان می‌دهد که ممکن است نومحافظه‌کاران و سردمداران جمهوری اسلامی مشترکاً از ظهور یک دیکتاتوری حمایت کنند که مثل نوری المالکی در خدمت هم آمریکا و هم جمهوری اسلامی باشد و از عنایت آیت‌الله علی سیستانی هم برخوردار باشد. چرخش در سیاست آمریکا در ماه‌های اخیر در مورد حمله نظامی به ایران، وقوع این همکاری را بیشتر ممکن می‌سازد.

۳ - سوریه در چهار سال گذشته پناهگاه جمعیت پراکنده رو به افزایشی از عراقی‌ها منجمه شورشیان گشته است که بخشی از آنها از آن کشور به عنوان یک محور نفوذ و بازگشت به داخل عراق استفاده می‌کنند. رژیم سوریه، تهدیدی که این شورشیان مقاومت عراق برای بقای خودش ایجاد می‌کنند را در نظر گرفته و روی این اصل به آنها اجازه داده می‌شود که از سوریه به عراق گسیل شوند. بخش قابل توجهی از این شورشیان به بقایای محفل‌ها و تشکل‌های متعدد و متنوع طرفداران عبدالکریم قاسم، برادران عارف و ناصرست‌های عراق تعلق دارند که در سال‌های اخیر در بین پناهندگان عراقی در کشورهای سوریه و اردن که تعدادشان نزدیک به دو میلیون نفر می‌رسد، نفوذ قابل توجهی کرده‌اند. وادار ساختن رژیم اسد به کنترل نفوذ و گسیل شورشیان مقاومت به داخل عراق از طریق مرزهای سوریه، یکی از وظایف اصلی «دیکتاتور وحدت ملی» است. در حال حاضر بعید به نظر می‌رسد که سوری‌ها به خواست «دیکتاتور وحدت ملی» تن در دهند ولی احتمال دارد که معامله‌ای بین حاکمین در کاخ سفید و دمشق رقم خورد که طی آن در قبال کنترل شدیدتر مرزها توسط رژیم سوریه، نومحافظه‌کاران رضایت بدهند که مسئله «ارتفاعات جولان» که حل آن خواست مردم و دولت‌مردان سوریه در چهل سال گذشته بوده است، بین اسرائیل و سوریه به مذاکره و بحث گذاشته شود. اگر نومحافظه‌کاران تمایل داشته باشند که به خاطر ارتقاء محبوبیت «دیکتاتور وحدت ملی» در عراق به پرداخت چنین هزینه‌ای تن در دهند، بعضی از مفسرین سیاسی برآنند که آن وقت سوریه نه تنها حضور جدی یک «دیکتاتور وحدت ملی» را پذیرا خواهد شد، بلکه برای اولین بار در چهل سال گذشته رابطه‌ی بهتر و حسنه‌ای را با واشنگتن برقرار خواهد ساخت.

۴ - در بین بازیگران منطقه، هیئت حاکمه عربستان سعودی بیش از همه از ظهور و حضور یک «دیکتاتور وحدت ملی» در هراس است. سعودی‌های حاکم در عربستان از به قدرت رسیدن یک دیکتاتور که توازن قوا را به نفع ایران شیعه به‌طور چشم‌گیری

به‌هم خواهد زد، نگران خواهند شد. نویسندگان و معماران سناریوی «دیکتاتور وحدت ملی» به‌ویژه دفتر دیک چنی، اطمینان دارند که شاهزادگان سعودی به دو علت در دراز مدت مثل همیشه روی خط استراتژیکی آمریکا قرار گرفته و از عروج دیکتاتور به قله‌ی پیروزی حمایت خواهند کرد. این دو علت عبارتند از:

الف: سعودی‌ها بیش از همه از «ثبات» و «آرامشی» که دیکتاتور در عراق به وجود خواهد آورد، استقبال خواهند کرد زیرا ادامه‌ی جنگ، بی‌ثباتی و آشفتگی در عراق، زندگی پر از رفاه و نعمت و امنیت شاهزادگان نفت عربستان را بیش از هر زمانی در گذشته به خطر جدی خواهد انداخت.

ب: اگر هیئت حاکمه آمریکا عبودیت و وفاداری «دیکتاتور وحدت ملی» را در عراق نسبت به سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه در عمل و در پروسه‌ی عروج به قله دیکتاتوری تضمین و تامین سازد، در آن صورت جای نگرانی برای هیئت حاکمه عربستان سعودی که در شصت سال گذشته از مهم‌ترین و موثرترین «مهدستان» و «متحدین بومی» نظام جهانی در خاورمیانه و جهان عرب بودند، باقی نخواهد گذاشت.

۵- هیئت حاکمه ترکیه (چه جناح‌های مذهبی و چه جناح‌های کمالیست طرفدار آمریکا) بیش از هر بازیگری از ظهور و به قدرت رسیدن «دیکتاتور وحدت ملی» در عراق استقبال خواهند کرد. در واقع عروج «دیکتاتور وحدت ملی» به قله‌ی «محبوبیت» و «پیروزی»، زمانی حاصل خواهد شد که او با لشکرکشی‌های خود به سرکوب وحشیانه خلق کرد در کردستان عراق دست بزند. تاریخ کارنامه‌ی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل در خاورمیانه در شصت سال گذشته نشان می‌دهد که آنها در مقاطع مختلف بعد از سال‌ها تشویق و آموزش و حمایت احزاب و سازمان‌های سیاسی کرد در راه کسب استقلال و خودمختاری ناگهان آنها را بر سر بزرگ‌ها به خاطر پیش‌برد منویات امپریالیستی خود در منطقه به حال خود رها ساخته و مردم ستمدیده و محروم کرد را قربانی «اعاده حیثیت» ارتش‌های خونخوار بورژوازی ایران، عراق و ترکیه کرده‌اند. اگر سناریوی «دیکتاتوری وحدت ملی» بعد از مونتاژ توسط کارگردانان به روی صحنه آورده شود، این سرنوشت خلقی خواهد بود که رهبران شوونیست آنها آنرا دوباره به سرنوشت تجاوز و استراتژی نظام جهانی سرمایه گره زده‌اند. به گمان این نگارنده، سرکوب و قتل عام خلق کرد در شمال عراق و جنوب شرقی ترکیه توسط لشکر «دیکتاتور وحدت ملی» عراق با حمایت و همکاری ارتش «زخمی و تشنه‌ی انتقام» ترکیه در گسترده‌ی خونخواری و عمق قتل عام، در مقام مقایسه با گذشته‌ی تاریخی خلق کرد «بی‌سابقه»، «بی‌نظیر» و فاجعه‌بارتر خواهد بود.

به‌هر رو اصلی‌ترین هدف آمریکا از تولید «دیکتاتور وحدت ملی» در عراق فراهم کردن «ثبات» یعنی محیطی که در آن فراملی‌های غول‌آسای نفت آمریکا آزادی کامل داشته و نیروهای نظامی آمریکا نیز تا «پنجاه سال آینده» در خاک عراق با «ثبات» حضور و پایگاه نظامی وسیع داشته باشند. در تحت دیکتاتوری این «رهبر ملی»، آمریکا قرار است که عراق با «ثبات» و «آرام» را تبدیل به «ایستگاه بنزین‌گیری» خود ساخته و بدین‌وسیله با ایجاد «هژمونی نفتی»، سیاست‌های جهانی خود را به «متحدین»، «شرکاء» و «دوستان» و مولفین خود آسان‌تر از دوره‌ی «جنگ سرد» دیکته کند. در این راستا نومحافظه‌کاران به خاطر ازدیاد و تلاطمات و وضعیت «اضطرابی» در عراق، قدرت و امکانات زیادی در وزارت دفاع عراق به قنبر که تنها در مقابل نوری المالکی مسنول است، اعطا کردند. ولی با در نظر گرفتن پیشینه‌ی قنبر، شایان توجه است که چرا نومحافظه‌کاران حاضر گشتند که قنبر را به عنوان «دیکتاتور وحدت ملی» احتمالی خود به روی صحنه بیاورند؟

برای این‌که به این سوال یک پاسخ قابل تأمل و مناسب داده شود، در اینجا بهتر است که به بررسی یکی از جنبه‌های سیاسی نومحافظه‌کاران - استفاده از الگوهای تاریخی - بپردازیم.

الگوهای تاریخی «دیکتاتوری وحدت ملی»

نومحافظه‌کاران در تبعیت از پدران معنوی و استادان خود (لنو اشتراوس، آلن بلوم، آلبرت وولستر و...) به تاریخ ظهور و تکامل امپراتوری‌های بزرگ به‌ویژه امپراتوری رم و بریتانیا کبیر، اهمیت خاصی قائلند. آنها در جهت برقراری امپراتوری جهانی سرمایه‌په رهبری آمریکا، از تجارب و الگوهای سیاسی این امپراتوری‌ها در کشورهای جهان سوم، پیوسته استفاده می‌کنند. در انتخاب قنبر به مثابه یک «دیکتاتور وحدت ملی»

نومحافظه‌کاران از تجربه امپریالیسم انگلیس در کشورهای آفریقا و آسیا درس‌های فراوانی آموخته و در عمل آنها را پیاده کرده‌اند.

بی‌تردید، در تعبیه و تولید «دیکتاتور وحدت ملی» سناریونیسان از یک زمینه عراقی ویژه و از خصوصیات ملی، مذهبی و فرهنگی مردم استفاده خواهند کرد. ولی تاریخ نظام جهانی سرمایه نشان می‌دهد که در مقاطع مختلف تاریخی، امپریالیست‌ها با تعبیه و ساختن چندین نمونه از «دیکتاتور وحدت ملی» در کشورهای حاشیه‌ای - پیرامونی (جهان سوم) موفق شدند که منویات و سیاست‌های سلطه‌طلبانه خود را سال‌ها بر مردمان آن کشورها اعمال سازند. شایان توجه است که چگونه نومحافظه‌کاران از الگوی سیاسی - نظامی انگلیسی‌ها در ایران در دوره ۱۹۱۸-۱۹۲۱ استفاده کرده و امروز عبود قنبر را در عراق برای

اعزاز مقام «دیکتاتور وحدت ملی» لاسه کرده‌اند.

رضا شاه پهلوی (پدر آخرین پادشاه ایران) نمونه‌ای مشخص از رهبر «دیکتاتور نظامی وحدت ملی» است که هشتاد و هفت سال پیش (در سال ۱۹۲۱ میلادی) با حمایت انگلیسی‌ها در صحنه پرتلاطم و آشوب‌زده ایران بعد از جنگ جهانی اول ظهور کرد. او انرژی خود را بر مقابله و یا سرکوب نیروهای سیاسی و فرهنگی متمرکز کرد. ظهور پهلوی از پایین‌ترین مراتب نظامی قزاق تا کسب جایگاه میرپنجی (فرمانده تیپ) شروع گشته و در نهایت به یک کودتای نظامی و سپس به استقرار دیکتاتوری شاهنشاهی انجامید. چون پیشینه سیاسی و نظامی عبود قنبر شباهت‌های قابل توجه و چشمگیری به پیشینه رضاه شاه به عنوان یک الگوی تاریخی دارد، در اینجا به تفصیل به این شباهت‌ها می‌پردازیم.

در جریان سال‌های پرتلاطم و بحرانی ۱۹۱۷-۱۹۲۰ در ایران، انگلیسی‌ها در جست‌وجوی یک «دیکتاتور وحدت ملی»، تصمیم گرفتند که رضاخان میرپنج را که مثل عبود قنبر در بین توده‌های مردم و روشن‌فکران ناشناخته مانده و سال‌ها در خدمت نیروی قزاق تحت رهبری لیاخوف آموزش نظامی دیده و خدمت کرده بود، به عنوان یک «دیکتاتور وحدت ملی» لاسه کنند تا او با ایجاد ایران «متمرکز و یکپارچه» با ارتش منظم و متحدالشکل چهار نعل به سوی تامین هدف استراتژیکی انگلستان در ایران بتازد.

در این دوره پرتلاطم (اوچگیری جنبش‌های رهانی‌بخش در صفحات شمال ایران از یک سو و توسعه انقلاب اکتبر شوروی از سوی دیگر) هدف استراتژیکی انگلستان که هنوز در آن زمان در راس نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) قرار داشت، سرکوب جنبش‌های رهانی‌بخش ملی در ایران و جلوگیری از شیوع و گسترش اندیشه‌های بلشویکی به مستعمرات خود در آسیا از طریق ایران بود. برای اخذ این هدف دو سره، انگلیسی‌ها با هدستی سیدضیاءالدین طباطبائی و همیار نظامی او (رضاخان میرپنج) دست به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) در ایران زدند.

بلافاصله بعد از کودتا، سید ضیاءالدین طباطبائی (تختست وزیر دولت کودتا) به سرعت با اخذ سیاست‌های رادیکال کادب منجمه نزدیکی با روسیه شوروی و دستگیری عده‌ای از اعیان و اشراف وابسته به انگلستان کوشید که با فریب مردم و روشن‌فکران، خود را نماینده «ملت محروم» معرفی کرده و با موافقت ایجاد روابط دوستانه با دولت لنین (که بی‌نهایت مورد احترام و ستایش شاعران ملی و نویسندگان روشن‌فکر ایران بود) خود را به عنوان یک ناجی «وحدت ملی» جا بزند. ولی سید ضیاء بر خلاف رضاخان شناخته‌تر از آن بود که بتواند در پیاده کردن چنین هدفی به عنوان اولین نخست وزیر کودتا مثرتر واقع شود. او سال‌ها با انتشار روزنامه‌ی «رعد» در زمان جنگ جهانی اول به عنوان یک انگلوفیل زبان‌زد خاص و عام بود. ولی بر خلاف سید ضیاء، رضاخان همه گونه امکان را داشت که با عزل و تبعید سید ضیاء نسبت به خود در بین مردم و روشن‌فکران جلب اعتماد بیشتری نماید و با زدن نقاب دموکراسی به صورت، و فریب مردم و روشن‌فکران عامل مطمئن و وفادار «اجرای نامرئی» سیاست جدید انگلستان در ایران گردد. رضاخان بعد از عزل سید ضیاء از نخست‌وزیری و تبعید او به فلسطین (مستعمره انگلستان)، از خرداد ۱۳۰۰ تا تاج‌گذاری در آبان ماه ۱۳۰۴، با حمایت و عنایت مقامات انگلیسی و با توسل به عوام فریبی‌ها و صحنه‌سازی‌ها، توانست نه تنها مردم را به سوی حمایت از خود جلب کند، بلکه موفق شد که اکثریت قابل توجهی از روشن‌فکران را به حامیان «دیکتاتوری وحدت ملی» خود تبدیل سازد. در آن سال‌ها خیلی از نیروها و شخصیت‌های ملی و سوسیالیست منجمه اکثریت رهبری حزب کمونست ایران، رضاخان را یک سرباز «ملی»، «وحدت دهنده»، «میهن پرست» و «ضد

امپریالیست» ارزیابی می‌کردند و کوشش‌های او در جهت ایجاد ایران «یکپارچه» و «متحد» و «یکسان» را به حساب مواضع «ضد امپریالیستی» و «بورژوازی ملی» او می‌گذاشتند.

سیاست‌مداران امپراتوری انگلیس در تعبیه و ترویج «دیکتاتور وحدت ملی» خود را فقط به کشور ایران مقید نساختند. بررسی چگونگی عروج ژنرال کارل مانراهیم در فنلاند (اروپای شمالی)، جوزف پیلسودسکی در لهستان (اروپای شرقی)، ریبر سمیگلی در رومانی (منطقه بالکان)، کمال اتاتورک در ترکیه (آسیای صغیر)، نادر شاه در افغانستان (آسیای جنوبی)، چیان کای‌شک در چین و امپراتور هیروهیتو در ژاپن (آسیای شرقی) به قله‌های «دیکتاتوری وحدت ملی» می‌تواند روشن‌گر سیاست جهانی انگلیس در اکتاف جهان، به‌ویژه در مناطق هم‌جوار روسیه شوروی در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۱ باشد. برنامه امپراتوری انگلیس در این دوره این بود که با شیوع و گسترش آشوب و ناامنی در این کشورها افکار عمومی را در جهت تبلیغ و ترویج اندیشه ظهور «دیکتاتور وحدت ملی» آماده ساخته و با تسلط کامل بر طبقات حاکمه، این کشورها را تحت نفوذ خود و در داخل مدار نظام جهانی به سود حرکت سرمایه نگاه‌دارد و در صورت امکان و لزوم از این کشورها به عنوان «سکوی پرش» جهت حمله نظامی علیه شوروی جوان نیز استفاده کند.

مروری به تاریخ نظام جهانی سرمایه نشان می‌دهد که معماران و دست‌اندرکاران دولت‌های آمریکا نیز پیوسته با درس‌گیری از تجربیات امپراتوری‌های گذشته، به‌ویژه انگلستان، چندین بار موفق شدند که با تعبیه و پیاده ساختن پروژه‌ی «دیکتاتور وحدت ملی»‌سازی در کشورهای «حاشیه-پیرامونی» به اهداف استراتژیکی خود در دوره «جنگ سرد» دست یابند.

بررسی پیشینه سیاسی ابوالفضل زاهدی در ایران، موبوتو در کنگو (کین شاسا)، سوهارتو در اندونزی، پینوشه در شیلی و... نشان می‌دهد که این افراد پیش از این‌که مقام کاندیداتوری «دیکتاتوری وحدت ملی» را از طرف آمریکا کسب کنند، مثل رضاخان و عبود قنبر نه تنها سابقه همکاری با امپراتوری‌های انگلستان و آمریکا را نداشتند، بلکه سال‌ها پیش از پذیرش عبودیت آمریکا، با نیروهای که ضد آمریکایی بودند، همکاری می‌کردند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، رضاخان میرپنج که بعدها پادشاه ایران شد، نزدیک به هیجده سال پیش از این‌که به عنوان «دیکتاتور وحدت ملی» در خدمت امپریالیسم انگلیس قرار گیرد، تا سال ۱۹۱۷ و آغاز انقلاب بلشویکی، در خدمت روسیه تزاری بوده و در بین مردم و اکثریت روشن‌فکران به عنوان یک فرمانده قزاق ضد انگلوفیل و ضد متفقین در جنگ جهانی اول مشهور بود.

سرلشگر زاهدی نیز تا پایان دوره اول زمامداری دکتر مصدق و قیام تاریخی سی تیر ۱۳۳۱، در ایران بین روشن‌فکران و روزنامه‌نگاران به عنوان یک فرد نظامی انگلوفیل و طرفدار آمریکا محسوب نمی‌شد. در سال‌های آغازین جنگ جهانی دوم، زاهدی همراه با آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی و چند تن از ارتشیان عالی‌رتبه با تاسیس «حزب کبود» و سپس بعد از اشغال نظامی ایران در سال ۱۹۴۱ با تشکیل «حزب ملیون» به حمایت و طرفداری از آلمان هیتلری پرداخته و در جنوب ایران، فعالیت‌های ضد متفقین خود را گسترش دادند. امروز کاندیداتوری عبود قنبر به مقام «دیکتاتوری وحدت ملی» در عراق از سوی نومحافظه‌کاران طبیعتاً خواننده آگاه و دانشجوی تاریخ سیاسی را بیاد رضاخان‌ها، زاهدی‌ها، موبوتوها و... می‌اندازد. اگر پرسه‌ی لاسه کردن عبود قنبر به عنوان یک «دیکتاتور وحدت ملی» در عراق ناامن و پراشوب کنونی که محصول سیاست‌های نومحافظه‌کاران حاکم در آن کشور است، با موفقیت رویرو گردد، خیلی احتمال دارد که این سناریو را آنها در کشورهای دیگر جهان «پیرامونی» تعبیه کرده و در آینده به‌مورد اجرا بگذارند.

آنچه بین تمام این رهبران کاندید برای «دیکتاتوری وحدت ملی» (از پیلسودسکی در لهستان ۱۹۲۰ گرفته تا عبود قنبر در عراق کنونی) مشترک است وجه سیاسی و بینشی هستند که اشاره به آنها در اینجا حائز اهمیت می‌باشد. این رهبران با این‌که از فرهنگ‌های گوناگون و کشورهای مختلف جهان پیرامونی می‌آیند، اما همگی اصل وابستگی به «مرکز» را پذیرا هستند. همراه با این بینش وابستگی، تمامی این رهبران «ملی» دارای خصوصیات مشترکی هستند که در اینجا به اهم آنها اشاره می‌کنیم:

۱- توانایی در ایفای نقش بی‌رحم و مستبد در ایجاد «وحدت»، همسانی، «اتحاد»، و نظم. این ویژگی از سال‌ها تجربه سیاسی و صلاحیت‌های نظامی آنها در نیروهای نظامی وابسته نشأت می‌گیرد.

۲ - تسخیر قدرت و عروج به قله دیکتاتوری از طریق کودتای نظامی به عنوان محتمل‌ترین روش توسط یک «دیکتاتور وحدت‌ملی».

۳ - ظهور و خیزش آنها از زمینه‌های محقر، پائین‌دست و عموماً ناشناخته.

۴ - ثروت‌اندوزی و انباشت زمین و سرمایه توسط «دیکتاتور وحدت‌ملی» و اولادش در دوره‌ی بعد از تسخیر قدرت و استقرار دیکتاتوری.

جمع‌بندی‌ها و نتیجه‌گیری

خط مشی حمایت از سناریوی ظهور «دیکتاتور وحدت‌ملی» در عراق از تبعات تشدید تضادهای بین جناح‌های سیاسی متعلق به کلان سرمایه‌داری حاکم در رژیم آمریکا است. پس از شکست پروژه‌ی «دموکراسی سازی» و فرو غلتیدن در باتلاق عراق، نومحافظه‌کاران و یا اقلاً بخشی از آنان در صدد آمدن که با قبول پیشنهادهای جناح «رنالیست‌های محافظه‌کار» درون حاکمیت (به نمایندگی افراد سرشناسی چون هنری کسینجر، جیمس بیکر و لی همیلتون) مسئله‌ی «ثبات» و «امنیت» را «واقع‌گرایانه» با حمایت از یک «دیکتاتور وحدت‌ملی» به نفع آمریکا حل کنند.

سناریوی «دیکتاتوری وحدت‌ملی» در بین دو سناریوی ارائه شده تنها بدیلی است که نومحافظه‌کاران می‌خواهند توسط آن «ثبات» را که «ارزش» آن را مجدداً «کشف» کرده‌اند، به عراق فلاکت‌بار و پر آشوب برگردانند. این «ثبات» و «دیکتاتوری وحدت‌ملی» به هیچ وجه تضمین طولانی مدتی نخواهد داشت. نه تنها مردم عراق این «دیکتاتور وحدت‌ملی» را نخواهند پذیرفت، بلکه رابطه حاکمین کاخ سفید با «دیکتاتور وحدت‌ملی» نیز خیلی احتمال دارد که در آینده نه چندان طولانی تیره و تار گردد، همچنان که در مورد صدام حسین اتفاق افتاد.

به‌هررو نه تنها تعبیه‌ی سناریوی «دیکتاتور وحدت‌ملی» هرگز ثباتی را که حاکمین در آمریکا می‌خواهند، به وجود نخواهد آورد، بلکه مشکل بزرگی را که امروز آمریکا با آن روبه‌رو است (تشدید صف‌آرایی افکار عمومی جهانی علیه هیئت حاکمه آمریکا در سطح جهان و در خود آمریکا) پیچیده‌تر، عمیق‌تر و فراگیرتر خواهد ساخت. به گمان من، نومحافظه‌کاران و همچنین «واقع‌گرایان محافظه‌کار» به این امر واقف هستند و روی این اصل تلاش خود را به تعبیه و تنظیم فقط یک سناریوی محدود نساخته‌اند. در شماره‌های آینده به تفصیل به چند و چون سناریوی دوم خواهیم پرداخت.

اعتصاب کارگران در کامیاران

روز شنبه سیصد نفر از کارگران سد گاوشان در مقابل فرمانداری

کامیاران تحصن کردند

امروز شنبه سیصد نفر از کارگران سد گاوشان در مقابل فرمانداری شهر کامیاران تحصن کردند. اعتصاب دسته جمعی کارگران سد گاوشان وسد زبویه برای دریافت چهار ماه حقوق معوقه از هفته گذشته آغاز و تا هم اکنون ادامه دارد. در روزهای چهارشنبه، پنج شنبه و جمعه چهارصد نفر از کارگران درمحل سد گاوشان اعتصاب کرده اند.

تحصن کارگران در مقابل فرمانداری شهر کامیاران از ساعت هفت و نیم صبح تا ساعت دوازده و نیم ظهر امروز شنبه ۴ اسفند ادامه داشت. کارگران در این تجمع خواستار پرداخت فوری حقوق و مزایای پرداخت نشده خود در چهار ماه گذشته شدند. نماینده فرمانداری و مسولین اجرایی سد گاوشان با نماینده کارگران مذاکره کردند. مسولین به وعده وعید دادن به کارگران منوسل شده اند اما کارگران می گویند تا دریافت مطالباتشان دست از اعتصاب برنمی دارند.

نیروهای امنیتی و انتظامی در محل تجمع حضور پیدا کردند و سعی نمودند با تهدید و ترساندن کارگران در ساعات اولیه تجمع کارگران را برهم بزنند. کارگران با هوشیاری به تجمع ادامه دادند و مرعوب برخوردهای تهدیدآمیز نیروهای امنیتی نشدند.

کارگران بعد از پایان تجمع اعلام کردند تا تامین خواستهایشان به اعتصاب و اعتراضات دسته جمعی ادامه می دهند. کارگران معترض برای پیوستن به دیگر کارگران اعتصابی به محل شهرک سد گاوشان برگشتند.

اعتصاب کارگران در سد گاوشان هنوز تداوم دارد. کمیته اعتصاب سد گاوشان تشکیل شده است.

سایت خبری کمیته اعتصاب به آدرس ذیل جهت خبر رسانی ازطرف کمیته اعتصاب اعلام شده است: <http://www.atesab-k.blogfa.com>

آزاد زمانی- سخنگوی انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق بشر ایران . اسفند ماه ۱۳۸۶

آخرین اخبار از وضعیت دانشجویان چپ در بند

ویلاک دانشجویان چپ : - با گذشت بیش از 3 ماه از بازداشت های گسترده دانشجویی فعالان طیف چپ، تعدادی از بازداشت شدگان همچنان در بند 209 به سر می برند.

بهرروز کریمی زاده دانشجوی اخراجی دانشگاه تهران و پیمان پیران فعال مرتبط با مسائل دانشجویی که در آذرماه از سوی نیروهای وزارت اطلاعات بازداشت شده بودند، همچنان در زندان نگهداری می شوند و با وجود صدور قرار وثیقه برای پیمان پیران، وی به دلیل عدم توانایی در پرداخت آن امکان آزادی را نیافته است.

دادگاه انقلاب برای بهروز کریمی زاده که شب 11 آذرماه در منزلش بازداشت شده بود نیز، قرار وثیقه 300 میلیون تومانی صادر کرده است. وی که بنا بر گزارشات رسیده در دوران بازداشت تحت فشارهای شدید روحی و جسمی قرار گرفته است، هم اکنون در سلول های چند نفره بند 209 نگهداری می شود.

این در حالی است که به گفته ی خانواده ی وی، افرادی ناشناس طی هفته های گذشته اقدام به آزار و اذیت اعضای خانواده ی او نموده اند. به گفته برادر این فعال دانشجویی، این افراد یک بار با پاشیدن اسپری به صورت وی، او را داخل صندوق عقب ماشین انداخته و سپس با به انتقالش به کلانتری 148 خیابان انقلاب، او را مورد ضرب و شتم قرار داده اند.

برادر بهروز کریمی زاده می گوید: " پس از این اتفاق به کلانتری مراجعه و اعلام کردیم که امنیت جانی نداریم، اما آنها توجهی به گفته های ما نکردند. "

همچنین از بازداشت شدگان دی ماه نیز ،5 نفرکماکان در بازداشت به سر می برند . سروش دشتستانی، مرتضی خدمتلو، بهزاد باقری، مرتضی خدمتلو و علی کانتوری افرادی هستند که پس از گذشت 50 روز از زمان بازداشت، در شرایط پلاتکلیفی نگهداری می شوند.

بنا بر گزارش های رسیده، خانواده علی کانتوری نیز به مانند خانواده کریمی زاده در طی این مدت مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند. به طوریکه برادر وی بارها از سوی نهادهای امنیتی احضار و تحت بازجویی قرار گرفته است. این در حالی است که طبق بخشنامه حقوق شهروندی قوه قضائیه " تنها شخص متهم در مقابل مقامات قضایی، پاسخگوست، احضار یا جلب بستگان متهم اعم از بستگان دور یا نزدیک ممنوع است. "

موج برخورد با دانشجویان طیف چپ، پس از انتشار فراخوان این دانشجویان برای برگزاری مراسم روز دانشجو در دانشگاه تهران آغاز شد، که طی آن حدود 50 فعال دانشجویی بازداشت و روانه سلول های انفرادی بازداشتگاه 209 شدند.

دانشجویان پس از آزادی از فشارهای شدید و شکنجه های جسمی اعمال شده بر خود، جهت تن دادن به اعترافات تلویزیونی خبر دادند. به گفته ی آزاد شدگان، برخورد های فیزیکی حتی دانشجویان دختر بازداشت شده را نیز شامل شده است.

اخبار مربوط به شکنجه دانشجویان طیف چپ در شرایطی مطرح می شود، که پیشتر نیز دانشجویان بازداشت شده دانشگاه امیرکبیر از وجود شکنجه های شدید جسمی در بند 209 خبر داده بودند. با این حال دستگاه قضایی با رد ادعاهای دانشجویان اعلام کرد که مدرکی مبنی بر صحت گفته های آنان نیافته است.



«هنگامی که توده های کارگر آذرخش اندیشه انقلاب اجتماعی را جذب کنند، طوفان انقلاب جامعه را از استعمار و ستم پاک خواهدکرد.»

برای تحقق خواست های مان مبارزه می کنیم !

شاید کمتر کسی باشد که نام «عسویه و پارس جنوبی» را نشنیده باشد. هرکس براساس منافع طبقاتی خویش از نام و جایگاه اقتصادی (و سیاسی) پارس جنوبی سخن می راند. برای سرمایه داران و حاکمیت آنها عسویه سفره گسترده ای است که هرگوشه ی آن «نعمت های وعده داده شده از سوی پارکگاه سرمایه» تجلی یافته و با چپاول و به یغما بردن این خوان گسترده است که، سودهای سرشار بر سرمایه های کلان سرمایه داران حکومتی و غیرحکومتی افزوده می گردد. هرچه بر آوازه این منطقه «زرخیز» برای شرکت های سرمایه داری داخلی و خارجی و شرکای بین المللی شان (پترو پارس، POGC - توتال - شل - هیوندای - هالپیرتن - دایلم و ...) افزوده می گردد، چهره کریه ظلم و ستم طبقاتی که از سوی نظام سرمایه داری و جمهوری جهل و جنایت برما کارگران و زحمتکشان روا داشته میشود نیز عریان تر می گردد.

کارگران و زحمتکشان !

اینجا عسویه است، اردوگاهی که قانون سرمایه بر آن حاکم است ! اینجا سرزمین قراردادهای موقت و سفید امضاء و قراردادهای یک هفته ای و حتی یک روزه کار است ! اینجا سرزمین پیمان های زورسرمایه داری برای عدم پرداخت چندین ماهه مزد کارگران است !

اینجا جایگاه بیش از 50 هزار نفر کارگر است که از ملتهای و اقوام مختلف (ترک - کرد - شمالی - بلوچ - عرب - فارس - لر و ...) و حتی کشورهای مختلف (کرد - ژاپن - افغانستان - پاکستان - هند و ...) گسیل گشته اند تا وحدت بین المللی طبقه کارگر را که در مراکز کارگری و چندین فاز از پروژه ها و پالایشگاه ها و پتروشیمی و صنایع بالادستی و پایین دستی پارس جنوبی، تجلی یافته، به نمایش بگذارند.

از سوی دیگر سرمایه داران حاکم به منظور مصون نگه داشتن سرمایه و سودهای نجومی خویش از هرگونه گزند، همواره با انگیزه تفرقه افکنانه و دامن زدن به اختلافات ملی - قومی - دینی - زبانی، بومی و غیر بومی و ایرانی و خارجی، سعی دراخلال و تضعیف روحیه برادری و وحدت بین کارگران داشته اند تا به جای آن ستیزه جویی و کینه توزی را حاکم گردانند و مهمترین سلاح در مبارزه یعنی اتحاد طبقاتی را از دست کارگران خارج کنند و آنها را با تسلیم و پذیرش شرایط غیر انسانی حاکم، به عقب برانند. جمهوری اسلامی باید بداند که تنها مرگ قادر است میان ما کارگران فاصله ایجاد نماید. اینجا سرزمین هولناک ترین و ظالمانه ترین قراردادهای اسارت بار جمهوری اسلامی با شرکت ها و سرمایه داران جهانی و امپریالیسم است!

ما در اینجا خود شاهد عریان ترین نوع استعمار، بی حقوقی، نابرابری و ستم طبقاتی هستیم. همه ی این مظلوم طبقاتی و سیاسی در جایی به وقوع می پیوندند که حاکمان رژیم، آب و خاکش را نیز به توبره کشیده و به حراج گذاشته و برای خود بهشتی بر بستر مخازن عظیم گاز و نفت و جهنمی بنا نهاده بر بهره کشی ظالمانه، آلودگی، بیماری، و مرگ تدریجی برای ما، رقم زده اند.

رفقای کارگر !

ما اکنون از کم ترین حقوق حقه خویش بی بهره ایم و در بدترین شرایط زیست و سخت ترین شرایط جسمی و روحی و بدون هیچ گونه امکانات رفاهی بدور از خانه و دیار و زن و فرزندان خود به سر می بریم و ماه هاست که از دستیابی به مزد خویش محرومیم. گویی پرداخت نکردن چندین ماهه مزد کارگران در جمهوری اسلامی به رسم و قانون این رژیم مبدل گشته است !

کسانی که بهره وری از دسترنج ما را وثیقه راحتی و اندوختن سرمایه های میلیاردری خود قرار داده اند باید مورد اعتراض قرار بگیرند. ما کارگران باید با مبارزه متحد همه ی کارگران شاغل و فصلی و بیکار، آنان را تسلیم خواست های خود گردانیم. ما برای دستیابی به حقوق و خواست های خویش قادریم آرامش سرمایه داران و زمینداران را برهم زنیم و بهشت شان را بر سرشان خراب کنیم. همانگونه که بارها با اتحاد و همبستگی خود، در گذشته و تاکنون، در همه ی فازهای پارس جنوبی، پالایشگاه ها و پتروشیمی های منطقه، برای مقابله با ظلم و تعدی پاسداران

سرمایه و «حراست مستقر در منطقه ویژه» و در نمایش قدرت خویش به هنگام یورش بر نیروهای انتظامی و امنیتی و اعتصاب های متعدد کارگری برای دستیابی به خواسته ها و دستمزدهای معوقه خود، حماسه آفریده ایم.

ما کارگران پروژه های پارس جنوبی، با درس آموزی از تجارب گذشته خود و دیگر رفقای کارگران در شرکت واحد اتوبوس رانی تهران، نیشکر هفت تپه، پالایشگاه آبادان، صنایع فولاد اهواز، گروه ملی و لوله سازی اهواز، یخچال سازی لرستان، کارخانجات نساجی، کارخانه پریس و کارگران خاتون آباد و ایران خودرو، با اتکا به نیروی همبستگی و برادری طبقاتی خود باید به مقابله با سیاست های ضد کارگری حاکمان و عوامل مزدور آنها برخاسته و با مبارزه ای آگاهانه فرمان توقف چرخ های عظیم صنایع را تا دستیابی به درخواست های زیر صادر گردانیم:

- 1- پرداخت کامل حقوق معوقه و پرداخت به موقع مزد کارگران.
 - 2- برخورداری از بیمه تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری و خوابگاه و حمام مناسب و امکانات رفاهی و تفریحی متناسب با شان انسانی و تأمین ایمنی کار.
 - 3- به رسمیت شناختن حق مرخصی و منظم نمودن دیدار کارگران اقماری با خانواده های خود.
 - 4- آزادی تشکل های مستقل کارگری (مستقل از کارفرمایان - دولت - احزاب و نهادهای دینی)
 - 5- بستن پیمان های جمعی کار با تشکل های مستقل کارگری و نمایندگان واقعی کارگران در باره ی حداقل مزد، چگونگی افزایش مزد، مزایا، آموزش، شرایط کار و غیره.
 - 6- کوتاه کردن دست شرکت های تأمین نیروی انسانی و هرگونه واسطه از استخدام: هرگونه قرارداد کار باید بین شرکتی که واقعاً کاربرای آن انجام می شود و کارگر بر اساس پیمان دسته جمعی کار و قانون کار صورت گیرد.
 - 7- لغو قوانین ضد کارگری و قراردادهای موقت و سفید امضاء.
 - 8- حق اعتصاب و عدم پیگرد قضایی و امنیتی کارگران و فعالان کارگری.
 - 9- افزایش دستمزد کارگران متناسب با شرایط تورم اقتصادی و رشد بارآوری کار.
 - 10- احتساب 35% حق اضافه کاری.
- با اتحاد کارگران شاغل و فصلی و مهاجر خارجی ساکن در ایران و بیکاران، صفوف خود را فشرده تر سازیم.
- «کارگران انقلابی پروژه های پارس جنوبی» بهمن 86**

.....

برگزارکنندگان مراسم اهداء جایزه "اولاف پالمه"

خواستار لغو ممنوعیت خروج پروین اردلان "شدند"

کانون زنان ایرانی: برگزارکنندگان مراسم اهداء جایزه "اولاف پالمه" روز دوشنبه خواستار لغو ممنوعیت خروج پروین اردلان "فمینیست و روزنامه نگار ایرانی، برای دریافت جایزه سال 2007 استکهلم شدند. به گزارش خبرگزاری فرانسه، "بی بی سی" رئیس بنیاد اولاف پالمه در بیانیه ای گفت: "انتظار داریم دولت ایران در تصمیم خود بازنگری کند و به پروین اردلان اجازه خروج از کشور و حضور در مراسم اعطای جایزه را بدهد." پروین اردلان 41 ساله و از چهره های اصلی جنبش زنان در ایران، گفته است مقام های ایرانی روز یکشنبه از خروج وی از تهران جلوگیری کردند. بنیاد اولاف پالمه روز 13 فوریه اعلام کرد، پروین اردلان بدلیل حمایت از حقوق زنان در ایران به عنوان برنده جایزه سال 2007 این بنیاد انتخاب شده است. این گزارش می افزاید، اردلان در سال 1990 اقدام به تاسیس یک مرکز فرهنگی برای زنان کرد و در سال 2005 نیز اولین روزنامه اینترنتی ویژه زنان به نام "زنستان" تحت نظارت او به چاپ رسید. وی در آوریل 2007 بدلیل انتقاد از وضعیت حقوق زنان در ایران، به اتهام تهدید علیه امنیت ملی، به 3 سال حبس محکوم شد. وی به این حکم اعتراض کرده است. جایزه 75 هزار دلاری اولاف پالمه، یادبود پالمه نخست وزیر محبوب سوئدی است که در فوریه 1986 با شلیک گلوله به قتل رسید. 14 اسفند روشنگری

.....

در اینجا مردان برای " درمان " ایدز خود به دختران نابالغ تجاوز میکنند!

روشنگری. صد سال بعد از 8 مارس 1908، وقتی که 15000 زن کارگر پارچه بافی در مانهاتن به خیابان آمدند تا لیست درخواست های خود برای بهبود شرایط کار زنان را زیر باتوم های پلیس در مقابل جامعه مردسالار بگذارند، موقعیت زنان در بخش هایی از جهان بسیار بهبود یافته است. اما نه همه جا، و نه برای اکثریت زنان جهان. موقعیت اسفناک زنان در کشورهای اسلامی و ضربه ای که از نیروهای بینادگرا دریافت میکنند برای زنان ایران و بسیاری دیگر از مردم جهان آشناست. اما در بسیاری از نقاط جهان به چماق بنیادگرایان نیازی نیست. کافی است زن در طرف غلط جهان به دنیا آمده و از نخبگان نباشد تا از آسمان بر سرش سنگ ببارد. داستان زندگی ماتاکانه متسینگ، شرح حال گویایی از وضعیت فاجعه بار انبوهی از زنان عصر ماسمت. چیمبه خان سفیر یونیسیف دیداری با او داشت که گزارشی از آن را در نشریه انگلیسی ایندیندنت منتشر کرده است. [بندیندنت 2 مارس 2008]. در زیر ترجمه آزاد این گزارش را میخوانید.

آیستن و میتلا به ایدز بعد از یک تجاوز،

اما شادمان از تلاش برای یاری رسانی

چه چیزی میتواند بدتر از مورد تجاوز قرار گرفتن باشد؟ به شما تجاوز شده باشد و بعد ببینید از کسی که به شما تجاوز کرده آیستن شده اید. یا مورد تجاوز قرار گرفته، آیستن شده باشید و بعد دریابید ویروس ایدز را گرفته اید، و کودکی که هنوز متولد نشده در معرض خطر آلودگی به این ویروس قرار دارد.

ماتاکانه متسینگ که فقط 21 سال دارد سه ماه بعد از اینکه مورد تجاوز کارفرمای خود قرار گرفت، در حالی که بیکار شده و بیمار بود به یک درمانگاه محلی در لسوتو رفت. در آنجا از او دو آزمایش به عمل آوردند.

پرستار به او گفت: دو خط آبی، تو آبیستی. و اینجا دو خط قرمز، تو HIV مثبت هستی. چهار خط - دو تا قرمز، دو تا آبی. در ده دقیقه. ماتاکانه دو روز گریست. بدتر هم در پیش بود. او در یافت که ویروس را به مرد محبوبش که میخواست با او ازدواج کند انتقال داده است، و بعد، خانواده خودش نیز آلوده شدند، هر دو خواهر و مادرش که در عرض یک سال جان دادند.

دو سال بعد من با ماتاکانه نشسته ام، در رابطه با کارزار روز مادر یونیسیف با هدف قطع انتقال ویروس ایدز از مادر به کودک تا سال 2010. او لاغر است مثل یک دختر بچه نوجوان. لباس محلی لسوتو* را پوشیده و عکسی از دختر دو ساله اش را همراه دارد. او یکی از شادترین افرادی است که در تمام زندگی ام دیده ام. انگلیسی را روان صحبت میکند با اینکه هرگز آموزش ندیده است. حالا یک فعال کارزار جلوگیری از ایدز و مشاور [ما] در لسوتو است.

در نبردی دایمی. ماتاکانه علیرغم آنچه برای خودش روی داده بود، نتوانست مادرش را متقاعد کند که به درمان تن دردهد. مادر و خواهرانم وقتی فهمیدند من HIV دارم، اول به من خندیدند. آنها مرا به خاطر اینکه میتلا شده بودم دوست نداشتند. بعد مادرم فهمید خودش HIV دارد و از این مساله شرم داشت. مادرش مرد. برادرش مرد. زن برادرش مرد. دوستان ماتاکانه هنوز از استفاده از کاندوم امتناع می کنند. نادانی، احساس ننگ و خرافات غالب است. او به من می گوید تجاوز در مقیاس گسترده صورت می گیرد. دختران باکره، اغلب در سنین قبل از بلوغ، توسط مردانی مورد تجاوز قرار میگیرند که تصور میکنند اینگار ابتلای خود آنها به بیماری را درمان می کند. بعضی از مردان فکر می کنند کاندوم حامل ویروس ایدز است.

در لسوتو بیشتر مردان در معادن آفریقای جنوبی، کشور همسایه، کار می کنند. آنها به روسی خانه هایی می روند که پر است از تن فروشان میتلا به ویروس ایدز. ویروس را میگیرند و به همسران خود منتقل میکنند. همسران آنها آیستن می شوند. ویروس به بچه های آن ها منتقل می شود.

در گردهمایی سران در 2007 دولت انگلیس همراه به بقیه دولت های G8 قول کمک های اساسی جهت تامین داروهای لازم برای جلوگیری از انتقال ویروس از مادران حامله به کودکان شان را

دادند. امروز از هر پنج زن تنها یکی امکان دسترسی به دارو دارد. هزینه لازم خیلی زیاد است. یک و نیم میلیارد دلار - ولی مشکل هم بسیار بزرگ است. هر دقیقه یک بچه با HIV به دنیا می آید و یک بچه دیگر به علت ابتلا به آن می میرد.

موفقیت ماتاکانه این است که به شکرانه داروی یک پوندی Nevirapine دخترش HIV منفی است.

* لسوتو در همسایگی آفریقای جنوبی قرار دارد و از کشورهای مشترک المنافع است. از اینجا الماس صادر میشود و یکی از مراکز تولید شلوارهای معروف جین Levi's است. کشور کوچک دو میلیونی یکی از بالاترین درجات ابتلا به ایدز را دارد. مرگ و میر ناشی از ایدز باعث شده طول عمر متوسط حدود 37 سال باشد. 14 اسفند 1386

مسئله زن و

آلتر ناتوی که ما برای آن مبارزه می کنیم!

بخش هایی از برنامه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

مصوب دومین کنگره سازمان!

"سوسیالیسمی که ما برای آن مبارزه می کنیم تنها می تواند در چهارچوب جامعه ای مستقر شود که در آن اراده و کنترل مشترک، برابر و دموکراتیک زنان و مردان از همه ملیت های ایران بر سیاست و اقتصاد کشور مسلط بوده و در عین تلاش برای شکوفایی اقتصاد، حفظ محیط زیست را مد نظر قرار دهد....."

سرمايه داری علیرغم آنکه مناسبات ماقبل خود و قید و بندهای اجتماعی وابسته به آن را از هم گسست تا بتواند همه انسان ها را صرف نظر از جنس و نژاد و ملیت، به صورت کالا به بازار آورد اما ولع سیری ناپذیر سرمايه برای کسب سود و افزایش خود، سرمايه داری را بر آن داشته که تبعیض جنسی و کهنتری زن را به مثابه عوامل کاهش ارزش نیروی کار و افزایش سود بازسازی کند. مناسبات خانوادگی را بر اساس مناسبات پولی به نفع سرمايه سازماندهی نماید، جنسیت را در خدمت کسب سود قرار دهد و برای کاهش مخارج دولت سرمايه دار در مقابل برنامه های رفع تبعیض جنسی مقاومت کند. علاوه بر آن سرمايه داری جهاتی در جهت منافع خود با عقب مانده ترین حکومت های ماقبل سرمايه داری و قوانین ضد زن آن سازش کرده است. در مجموع با تغییرات ساختاری در ترکیب نیروی کار در دهه های اخیر بهره برداری سرمايه داری از تداوم تبعیض جنسی و کهنتری زن در ساختارهای درونی سرمايه داری تبعیه شده است. به طوری که برای مبارزه همه جاتیه و زوداثر با مردسالاری دیگر نمی توان تنها بر برابری صوری در قانون اکتفا کرد، بلکه باید با سرمايه داری درگیر شد....."

به علت رانده شده بخش عظیمی از زنان به صفوف محروم ترین مزدبگیران و محرومیت اکثریت عظیمی از زنان به ویژه در کشورهای توسعه نیافته از کار و تحمیل کار خانگی بدون مزد، حل مسائل زنان بیش از هر زمان دیگر مستلزم کوتاه کردن دست سودجویان سرمايه دار شده و جنبش آزادی و برابری زنان به نزدیک ترین متحد طبیعی جنبش طبقه کارگر علیه سرمايه داری تبدیل شده است. از این رو سازمان دهی توده زنان کارگر و زحمت کش برای کسب حقوق خود، ستون اصلی جنبش رهانی زن را تشکیل می دهد....."

مبارزه برای سوسیالیسم در ایران جدا از مبارزه برای رهایی زن نیست. چرا که انقلاب سوسیالیستی به خودی خود رهایی زن را تحقق نمی بخشد و دموکراسی سوسیالیستی هنگامی می تواند تحقق یابد که زنان که نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند نه تنها از حقوق برابر در قانون برخوردار باشند بلکه به طور مساوی با مردان در قدرت سیاسی شرکت داشته باشند....."

حمایت از جنبش های فمینیست مترقی و حمایت از تشکل مستقل زنان جهت کسب آزادی و برابری و پی گیری مطالبات خود چه در جامعه سرمايه داری و چه در شرایط گذار به سوسیالیسم."